



■

1

بسم الله الرحمن الرحيم

علم افزای بر قلم بسین تحریر محمد تهرانی که جزو کار اولی الاصداد و اصداد اکامیتش سپهر افکند و دست حیرانیت * و نوحه فرشتی میفرست
 تفریق بینای سلطانی که در مرکز احصای دایره عظمی عساکر انظار جدید انظران جلالت شعار دست ایزد شایسته وادی سحرانی * اما بعد
 بر هر یکی از شخص حالات سلاطین ذی تکلیف ظاهر است * و مرفوع خاطر بر عقل با هر که پس از اجل انقال کشور کشان سلف و طبقه عالی شان
 خلف محاسبه پادشاه جمجاه گردون وقار خورشید شهرت عالی نسب فرخنده حسب خاقان مان قان دوران نوحدت
 ریاست زینت امارت زوایای ایت بهادری متصل رنگ وادی صوارم شهابت دلاوری مصباح ایوان جلالت مقام
 نلاح ایالت نیت اکلین جهانانی احمد شاه درانی تقدره الله انظران و تقدره الله انظران و تقدره الله انظران و تقدره الله انظران و تقدره الله انظران
 و جوهر بروی ناظران کشاده مردم روشن سوادان بسودش منقراست و نگاه صبح نفسان به یاغش منور موج سحر طربش بخیرانی
 زهر شناس و جد و اخلاصش باب بیان بنای محرومی یاس نقطه نقطه ساجد و شجاعت نمک نمک عقده کشای غمض مبارک و نیست
 نه بوی اندازد و خاصری فی کف جستجوی ابروی بر جبین تلاش نیاید بنابر علییه این راه گم کرده بنار دل عال خیر و ثواب عبد الرحمن
 در جانب محمد روشن جان عفو الله الوفا بجانب فصای الطباع نسخه مقه الاقاب عثمان تاب شد جوانی را که قصد و سیاق نظم
 زرع آمل بدو باز داشت بر رخ محبوب طرب غایتش شمع معانی شده روشن از ارض سبانی شده گلشن زو
 و فیه سیده بن خاکیان ساخته شیرینی بن خاکیان آینه جزات و زو آوری صاف شد و زمین او صقلی
 و فیه و جید این همه مطبوع مدتش آنست که حق جل و علا و جاعل ارض و سائر زبان تقدس ترجمان ابد را که بریت و فضل مهر آسمان
 نسیم ابلال فی عوالم معانی و جواهر زهره بر ساقال و منظر حیایان سبانی نسیم لطافتش بر فکر و خیال سپهر الاوج خوش بانی شهبود
 مرکب مدهانی زنده لویه فنون غریبه ناصب عالم علوم عمیق فخر بنضض سلف نانش موقن خلعت سحر بلغان فصاحت غار
 سحر و تفسیر باغ غنای آثار مجموعه الغوامض و تبتاب منشای عبد الکرم صاحب دانه الله المتعال باعطاء الوافضال
 اطلاق می دهد و لدقنی عدم البدن بخشیده است و در ارج سانی ذهن و قوادش بغایه القصدی رسانید از قلمش فکرش تا یقین
 به نقطه ایست عجیب معانی را به منیرش این گونه ترصیف و زده و ایه و المنان آن سوره صوره خان زمین ابدم زنگاره ایما
 بر این راه و گلشن تا بهشت از دست بر شمع شگ خزان چرخ سحاب امن و امن انکه قبل مناکم انت استیع العلم

برگاه نادر شاه از نظم و نسق ایران فراغت حاصل نمود و این که که سلطان غلامرضا زریزگر بدو اقرار نمود تا اگر از وطن قدیم آن گریست
خود در راه و چو که سلاطین غلامرضا و آن هنگام بسیار آرام طلب و ضعیف شده بودند و اتفاقاً و خلافت با هم علاقه آن قوم ابدالی متوطن بهرات
در فوج آن بودند و در سال یکصد و شصت و نه هجری عبدالرحمن بن علی بن سلطان جبهه جلا محمد شاد را بیابان خود محمد خان و دیگر
نویس و تبار از لنگان آمده و بهرات ملک مختار کل قوم ابدالی که محمدنا شصت هزار خانه بود و باشند شده بود و آرد و خروج طبع حکومت بهرات داشت
و عباس قلینان شاملو که از طرف پادشاه ایرانشاه حسین صفوی حکومت بهرات داشت و صبی که آنرا فرستاد در ناحیه حال عبدالرحمان که در مشایخه
او را با سپهرش مجوس ساخت و درگاه ترابا شیه بهرات شود و عباس قلینان مذکور را به دلیل ساختن عبدالرحمان فرصت یافته از حبس را نمود
و سمت کوه و دشت رفت و در اینجا قوم خود را فراهم نموده متوجه بهرات گردید و حفر خان حاکم بهرات بر یک فرسخ از شهر بیرون آمده با عبدالرحمان
جنگ نموده و شکست خاند که در شهر بهرات را محاصره نمود و بهر خواهان او را از راه برجی که به برج فیلیانه مشهور است دهشتن و داخل کرد و درین
معرکه بسیار مردم از طرفین قتل شدند و اهل شهر تاراج گردیدند و تمام شهر بهرات و قلعه تراز که تعلق بمحمد علی قندماری داشت نیز تصرف اوید و محمود
علی میرد و رئیس پادشاه قندماری بر قلعه فراه فوج کشی نمود و آن هنگام آمدند خان علی از عزیزان پادشاه از قلعه برآمد و جنگی عظیم نمود و کشته شدند
و قلعه مذکور دست محمود و بنای چند مدت برین پنج بود و فوج امیران سوار بهرات آمده از اقوام ابدالی هیچکس شکست نخورد و در کشته رفت تا آنکه
نادر شاه خود هم خراسان نمود و فوج بهرات را مضرب بنیام گردانید و درین عرض زمان سردار و سرینج بهرات سسی نام خان بود دولت خان ابدالی و عبدالرحمان
صعد زنی جلا محمد شاه را قید نموده گشت و ابدالیان اله یار خان ابدالی را بر او محمد خان را از لنگان آورده سردار بهرات کردند و همه ابدالیان را
زنان خان مذکور را از بهرات اخراج نمود و چون ریات نادری بهرات رسید بر لیبیا باز آغاز حرب نمود و در وی درین کار از حاجی مشکین خان
ابدالی جاسوس خود گرفت که خبر تحقیق بیاورد که نادر شاه در کدام قول استاده است و چون لباس بر دار و تاکا امر و ترود نموده خود را نادر شاه
رسایم کاری نمایان نمود و آرام با این مرطوب ملک نجات خواهم یافت و با خود اندازی قوم خود خواهم ساخت جاسوس ریافت کرد و او را اطلال شاه فیلیانه
داو مشکین خان اسب شجاعت رسید آن بهت جولان داده و بعد که بسیار خود را نادر شاه رسانید و زخم نیزه کشته گان بران پادشاه و در پیوسته
برپائی در سیده مجروح ساخت چون معرکه جنگ بطول انجامید مردم ابدالی از نایابی غلبه تنگ آمدند و قوم عمیق و جمشیدی و بامنی مغول
و تورانی ترس فوج بهرات رجوع بنا و شاه نموده ملازمت او رسیدند اله یار خان سردار قوم ابدالی چون نماند و نیز زمان خماه شده بلاست نادر
مستغنی گشت نادر شاه حکومت بهرات را باز به توران اله یار خان ابدالی عنایت فرموده و فوج ابدالی را همراه گرفته مستوجب خیر قندماری و جاسوس
شد و خود کور مستعد حرب گردیده و متحصن قلعه قندماری گردید چون از حصن تنگ آمد و زمینت نام خواهر بزرگ خود را که کلید قلعه بود و با چند سوار
دیگر بمحض نادر فرستاده آن طلب گشت و بعد آن افاق از حضور نادری با تاهای سواران الموس خود باستان بعد از آنکه پناه سیده چند زن
شد شاه همه امویان عنایت الطاف ساخته او را مع اولاد و اقربانش روانه نازندان فرمود تا آنکه رفته سکونت در نزد و ذوالفقار خان ابدالی
را با برادرش احمد خان که بعد از آن احمد شاه پادشاه خواهند شد و قید غلبه بودند بنایات بسیار بر فراز فرموده و موجب فراخ حال شان میساخت
تعیین نادر افغان مجوس شهر قلعه قدیم قندماری را در آن ساخته شهر قلعه نو با او و نادر ابدالی موسوم کرد و در آن حکومت خود نمود و قیدیان ابدالی را
با سید علی اله یار خان ابدالی و سایر قندماری را بحسب صحنی خود خلاص فرموده و هر یک را با برادرانش رسانید و ایالت قندماری را به عبدالغنی
الکونی عنایت نموده حکم کرد که ایالت ابدالی فوج خراسان بنیاد پور کوچیده قندماری و محلات آن سکونت کنند و غلبه دیوبندی بجای نیاید
رفته در مشایخ و سقاقت و زندان زمان بایست و وطن قوم ابدالی قندماری رفته و الا سابق این وطن و راست شان بهرات و خراسان
و بعد از نظم و نسق قندماری ریات نادری بسبب نهندستان متوجه شده و در کابل گردید مردم آنجا جنگ پیش آمدند و بکلم نادر و قو قندماری

چون بر مزاج نادر شاه معجزه تحقیق نداشت تا بنایا کردن فرزند ساختند خود ضاقلی میرزا را بنوعی حشمت و قهار غالب بنده بود که از مردم کمابش و افشار را
بحد جرم تقبل میرسانید تا بران مردم قوم او با علی قلیخان حاکم پرت سانش نموده بر قتل غلچینین پادشاه عظیم المثال مستعد گردید و نیز به یکدیگر ایالت
ایالت را در یکی از افزای فتح آباد و فرسخی جنوبشان بود در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاخره سال یکم او یکصد شخصت بحریری محمدخان قاجار از افغانی
وسی یکبارادی افشار خجانی و کوهی بیک افشار روی اهل صلح محمد صالح خان قرقلوئی و محمد قلیخان افشار روی و شکیبانی افغانی و غیره جمعی را کشتن گمان که پادشاه
ایر و دولت نادری بود بوقت نیم شب داخل خوابگاه شاهی شدند و سری را که سجد و سران عالم گردنشان جهان بود بریدند و دلار روی معلی اینخته
جی که کان عظمی ساخته در آن صحن یکی از خدام حرم سرای نادری احمد شاه از این حال مطلع نمود و او سه سوار سوار دسته نادری مسلح و کمل تاهم شدند
پایان سوار تبار ماند و جمعی از لشکر و باش افشاریه و غنچه انگیزان از خوابا شیه جنگ بیدار نمودند آن گروه از پسمیت او بهال مثال سوار و روانه شدند

سابق ازین به سال صاحبزادایام رخرویشی در سکنای لایب وار و در وی ماه شانه اندکتر سنمایا رخ در از انجاس استاد و در و به بسیار بسیار

بیشتر خلعت و باز می شغول میماند بگاه احمد شاه برای سلام و شاه از آن راه میگذشت بر رویش نذر کرم سلام میگردانید و بهر دوای خنجر
 و تیاری سلطنت توام احمد شاه ازین تخمینا اعتقاد تمام بجای آن آورد و پیش داشت چنانچه در وقت قتل شدن ناصر شاه آن در پیش بگرفت
 بقصد باز روانه شدن بجلاوت و تهوری تمام از آن مکان پریشور و فغان خود را بکنا کشید چون یکدوم منزل از اردوی ناکوی بدقت آن در پیش
 احمد شاه را گفت که اکنون تو ای شاه شو احمد شاه گفت حضرت من بایات سلطنت و سبب شمت آن غدرم در پیش نذر کرم صفت از کل ساخته
 دوست احمد شاه را گرفته بران نشانید و گفت این تخت سلطنت است و کلاه نبر بر پیش گذاشته فرمود این جغیه خلافت تو و تو ای شاه درانی
 از اردو احمد شاه تو هم خود را می که بابدالی شهرت و ثروت لقب ساخت و خود را احمد شاه درانی موسوم فرمود از آن میان چهار هزار کس همراهی خوشحال
 با می رفتی از خطایب شریف الوزر و تبه بلخ و ذرات سر فرزند و سر و جان خان و خان خانان و سرین و سپهسالار و تنگه سپهسالار و سرین و سپهسالار و سرین و سپهسالار
 هر کس را از اخراج و حصد بیداد و مراتب بلند ساخت و از آنجا کوچ کوچ بنواحی هرات رسید و از آنجا بی که تخیل شهر و قلعه میرا هرات را گرفت
 بدلا اهل هرات را با دقت و بار آمد و سبب عدم تعرض هرات آن بود که اعتماد بر مردم همراهی خود داشت نمیداشت که موافق ایدیا منافق تضار الفی
 آخته یکی از سرداران ناکوی و ابنا صیقل حاکم کامل پیشاور در میان هنگام داخل ملک خود فراموش کرده برای مادر شاه می بردند چون
 بقصد رسیدن برای فغانی که راه را از آنجا خنجر و توام نمودند که درین اثنا احمد شاه در قندار نزول اجلال فرمود چنانچه بموجب حکم سلطانی خبر
 کشته شدن ناصر شاه و نوید سلطنت احمد شاهی بگویش صغیر و کبیر و پادشاهان و پیران و چنانچه تمامی خزانه و اسباب همراهی ناصر خان و دیگر احمد شاهی
 ضبط شده و اوجید و از نظر بنده انداخته بار بار بجزا گردید و بعد از چند ایام بقولی گرفته و بروایتی بموجب حکم احمد شاه را مانی یافته در
 پیشاور رسید و انواع خود را فراموش کرده و به قصد رشورش گردید احمد شاه در قندار بمراسم جلوس پرداخته بر یک از اهل و نقاشی خنجر
 برات بلند و ناصبا جمند و انبایات خلعت فاخره و جیقه مرغ سر فرزند و نوید که بر وجه در ایام دنیا بدین مضمون مسکون شده
 حکم شد از قادر چون با احمد پادشاه بد سکرن برسم و زانموج های تاباه و در مهران عبارت کنده بود و حکم شد باقیات احمد شاه در قندار
 و مصو و تطلو و سی در خاتم شریف منقوش کرده بودند شکل خاتم مدور و در طول صراحی تاس شخصیت از نقاشی ناصر خان نقل کرده
 که روزی من همراه قای خود بد احمد شاه درانی و قندار رفتم دیدم که احمد شاه بر تخت نشسته و در پیشی سرو پایر بنده بآن عریان و جسم
 خاک بود و سارن خواسته بر دم دست بگوش منی احمد شاه رسانیده بسمت خود میگردید و دیگر ایامی افغان دیدی که ترا پادشاه کردم
 و احمد شاه با بنیان تمام سگگون با و کلام می کنند چون از مردم دری خانه محل تمام در پیش استفسار کردم گفتند که صابر شاه نام دارد و همین
 در پیش بود که بعد چندی در لاهور در میان خویش و اقربای خود آمده بطوبی حجابی که کوچه بازار آباد از بلند میگفت که من نشان مظهری احمد شاه
 و درانی را در اینجا استاده خواهم کرد در آن زمان شنوار خان ابن خان بهادر زکریا خان صمدی در لاهور بود از روی تعصب نفسانی و جمل و ابوابی
 آن مرد پیش مظلوم را قتل کنانید شاه درانی بعد از او را نشا بسیار توقیر و عزت میکرد و شنوار خان نیز بعد قتل کنانید پیش روی پیش
 سرگردان میرانشان شد جهان داد و با احمد احمد شاه بعد از منظم نسوق ولایت قندار و فرزان و در شدن کل ایلات و درانیه بعد و سولین غبر
 تنبیه و تادیب ناصر خان و تنبیه ملک روانه کامل پیشاور شد چون رایات احمد شاهی وارد غزنی گردید حاکم آنجا که نظر نادر شاه بود جنگ
 پیش آمده شکست فاش خود را شاه حکومت غزنی را یکی از معتقدان تفویض فرموده توجه کامل شد که آنجا که گشته ناصر خان بود تاب
 مقاومت افواج احمد شاهی نیامده و به سمت پیشاور فرار نمود در آن هنگام احمد شاه با فرود دولت داخل که کامل نشست و بعد از نظام آنجا بطرف
 پیشاور توجه نمود و هنوز اردوی او راه بود که ناصر خان مستعد جنگ شده اول بر سر عبد الصمد خان محمدی که از غزنی سیدان پیشاور میسر ملک
 و آه خشونت که بجا نشین پیشاور فاصله شان نزدیک و کرده است آمده و چون بعضی جنگ خفیف نمود عبد الصمد خان بدایت حال توجه احمد شاه بجانب

که مرد متهم صاحب تبر بود بهایش معین الملک یعنی میرنوند کور پر خست که این وقت گریز از ری نیست برنجریه و مردان که سمت بسته باغبان جنگ کینند و او را شکست و سببه لغرض معین الملک خبر فوت وزیر را مخلصی کرده با تمامی سرداران فوج سوار شدند و فوج درانی مقابل بنویس و جری صاحب اتفاق افتاد و رانیان در معین کار را چندان با جان را که در غیبتی موال شهنوا راجان صوبدار لاہور بدست شان آمده بود بسبب اینستن طریقه سردان آن دی آنالاطن فوج خود کرد و کبارگی در سبب کشتن در دادند و بنامی مذکور و لشکر درانی گروش نموده چون برق سوختن شروع کرد و رانیان فوج معین صیبت از غایت هراس میگریختند و میگفتند که این بلائی است از بند و تان آن شاه کوشا و کوشا یعنی حضرت پادشاه را هیچ غرض تمامی انتظام فوج درانیان برهم خورد و احمد شاه بلا حظه حق درانیان ثابت قدم ماند و ملازمان صفت تنگن را اقول بسته مع سپران علی محمد خان بطریق لیغرز و اندک ولایت شدند و عبد اللہ خان اردو باجی از پهنند اردو شاهی او میان قتل خود گرفته عقب شاه روانه گردید و هیچ تدبیری از لشکر ننهاد و تانی چنان لشکر کرد و بدوی شاه درانی دست انداز شوند که میرسنو معین الملک اتفاق شاه نموده بدلاوری تمام بلاهور رسید و باقی فوج با شهنوا و احمد شاه بدلا و الخلافة شاہجهان آباد مراجعت کرد و در انشای راه خبر بشده و رسید که محمود شاه پادشاه چنان بجای تسلیم شد و اول زبانه این خبر حشمت اثر بصفت جنگ سید او بحضور شهنوا و رفقه بعدا وای لوازم تعزیت و شرف نظام تمام در سلطنت گذرانیده عرض نمود که خلافت بذات باریکات حضرت مبارک باشد از ان زمان نواب صفد جنگ پایا علی و وزارت رسید و سابق میرانش کنگا پادشاهی صوبدار ملک و در واقع بلا و شرفی بود بعد بهیمنون که صوبدار می لاہور و ملتان مقرر شدند و فرامین احمد شهنوا پادشاه صادر گردیدند و میرسنو معین الملک پادشاه را چادر لاہور قیام نموده و بنظم و نسق آنجا پر و اخته تمام ملک پنجاب را تحت فرمان نموده شش ماه احمد شاه درانی بجزارت و دلاوی تمام مع جزو کل اسباب جنود گرفته داخل قندهار گردید و باقی فوج دارد وای او که در سرمنده گذاشته بودند نیز در اسباب رسید ۵ ۵ ۵

و بیان غرم نمودن احمد شاه درانی بار و دم بقصد تسخیر میندستان و مرجعت نمودن پنجاب

چون رفقه این خبر بسیم شاه درانی رسید که نواب قمر الدین خان وزیر بزرگ گو توپ شاهی و محمد شاه پادشاه میندستان با جل طبعی ازین جهان در گذشت بسیار افسوس کرد که اگر انحال مراد میند معلوم میشد بی انتظام نمودن آن ملک برگرد مرجعت بقصد تسخیر میند و کنگا باقی ایالات و حشامات ممالک محروسه خود و باسلامان و قوکر تمام دفعه تانی روانه میندستان گردیده فضای لاہور را محتم سرقاقت خود ساخت سیر مینو صوبدار لاہور سامان جنگ میا ساخته آماده حرب گردید و کور و ل کتری دیوان خود را مع افواج سمت شاهده که دو کوره از لاہور نزدی وای وای وای واقع است رخصت فرمود دیوان مذکور و جنگ اخیر کشته شد و مردم فوج معین الملک خبر میت خورده داخل لاہور شدند و انحال میرسنو دیگر قصد جنگ با شاه درانی نموده و طوت شاه و لیخان وزیر یاسه کس از رفقای خود بکارت پادشاه موصوف فاخر کرد و احمد شاه درانی از راه طایب از میرسنو پرسید اگر من بدست تومی اقدام با من چه سلوک میکردی گفت سر حضرت را بریده بحضور پادشاه و میرسنو تمام شاه گفت که اکنون تو در اختیار با هستی با تو چه سلوک نمایم معین الملک مینو عرض کرد که ای پادشاه رحیم در کیم هستی بخش و عفو خاتم بقدر اگر کار بد ظلم و بر جی کش شاه از سخنان راست گوئی او سرگشته بسیار تو جهات الحالش مبدول داشت و غیبت خطاب فرزند خان بهلاور رستم میند و عطای خلعت فاخره و اسب خاصه شمشیر سرفراز فرمود و نسو قیان امپراه او کرده حکم نمود که احدی از قشون شاهی در لاہور نزود بر سکنای آنجا مستقم بقصدی نکند حکومت و ریاست معین الملک بدستور در لاہور بقرار ماند و معین الملک نذر اندک لاتی حضور پادشاهی بود اصل خزانه طامره نموده از طرف پادشاه درانی تختی تمام صوبه لاہور و غیره بدستور و انتظام صوبه ملتان نیز و همین مضر صوبت بست و خود احمد شاه از ملک پنجاب مراجعت فرموده داخل قندهار گردید و مردم و صوبه یعنی لاہور و ملتان داخل ممالک محروسه درانیه درین دیور شش گشتند و احمد شاه در قندهار شهنوا و آله و اودان ساخته شهری دیگر موسوم به شرف البلاد احمد شاهی قندهار بنا فرمود و چنانچه خالی بین شهر احمد شاهی قندهار با دست و شمه هرات که از عمده بلاد و ترساناست نیز در تصرف اولیای دولت در انقیاد و شهنوا

المملوک آن جناب پنج روز بقیه نادر شاه بگذشتند بعد چند سال از مراجعت احمد شاه رانی و قندهار معین الملک میسرینو مرض میبیدد و لاهور قضا کرد و مغلانی بکرم
زوجه صوبدار متوفی مذکور ملک فوج را در اختیار خود کرد و بهکاری خان را در مشالمد و دره بارخان مرحوم را که تختا و در الهام بکرم معین الملک بود بمقت
اینکه شوهرش را زنده کرده است بقبول رسانید و خود مختار تمام امور مالی و دلی گردید و او یسه بیگ خان که از ملک او آید و لاهور میبیدد مغلانی بکرم از او
مستوم شده و دوستی که بوسیله مراد جهان خان خانخانان بهادر از قندهار بطلب نمود ازین وجوه دریافت و صوبداری لاهور و قندهار و قندهار

دربارِ توحہ احمد شاہِ درانی دفعہ سوم بطرفِ ہندوستان رسیدنِ قاشا جہان آباد

چون خبر وفات معین الملک میرنومبر بنی انتظام بود ملک پنجاب سیم سجده در انی شد با عساکر بسیار از قندهار منت منت فرموده اردو لاهور شد
مغلانی بیگم بدو لایحه سردار خان مذکور ادرات بحضور پادشاه هم رسانیده همراه اردوی معلی گردید چون پادشاه یلغار کوچ کوچ از راه سرسبز بلخراحت
احدی در افواج دار الخلافه شاه جهان آباد گشت نوا سخیل الدوله بهادر قریب کبرئال بلازست والا احمد شاه مستفیض گشت و عاود الملک غازی الدیخان
وزیر مع عالمگیر ثانی پادشاه هندوستان بطریق استقبال فته و قدیر بدیده کرده در انجا جهان آباد سمت سرسبز است با احمد شاه درانی ملاقات نمود احمد شاه
بسیار تقدیر و مهر بانی نسبت عالمگیر ثانی مبذول داشت چنانچه با اتفاق یکدیگر داخل دار الخلافه گردیدند احمد شاه درانی بواسطه سردار جهان خان انتظام الدوله
خان خانان سپهر الدیخان در ریخاه و چهل یک و سیه طلب فرموده تا او را منصب علای وزارت و دارالمهاجری بمذاعتیات و فزاید انتظام الدوله با وجود طلب کثرت
خشت و دخل اکان فرموده بدو ان اقبال نمود و سردار مذکور کو در واسطه و مربی انتظام الدوله بود ناخوش ناراض شده کچرخان خوابه سرای فرمود که انا اقبال
این مرد را بخش نمود و مکانات او را کند و در خزانه شاهی اخل سازد چنانچه بعد از بعضی و کندن مکان انتظام الدوله اشرفی و در کو در رویه از زیر جونی برآمد و کو
روی به را دیگر اجناس مثل جواهر و ظروف طلا و نقره که برآمده بود آن همه در خزانه احمد شاه درانی داخل گردید بعد از اصلاح و مشوره عالمگیر ثانی سخی بهار
در وازه هر یک از امر و در و سوا و تجارت و جمیع اهل دول نشانیدند تا زرا تحصیل نموده اخل خزانه شاهی سازند مغلانی بیگم زوجه میرنومبر مذکور که در اقصای
از حال امرای دار الخلافه بود و احوال هر کسی از سردار جهان خان ظاهر نموده چنانچه ای مردم و اما راج میکنند علی الخصوص خاندان قزاق الدیخان
و زیر خرد خود با اهل اقصای قسم نمود و جواهر و غیره و در کار شاهی ضبط کنانید و مشول پوری بیگم زوجه که الدین خان مرحوم که خود اسناد بود و قدید کرد و
بتکلیف جبر تمام زوجه اسرار گرفته بخزانة شاهی رسانید و در بری سردار جهان خان شسته عرض حال کنه شهری نمود و عرض حال کمال عشق را زوار الخلافه شاه جهان
بضبط سرکار و زانید و آمد و نشنون و رانید با اهل اهل ملت شد و قریب چهل روز احمد شاه درانی در دلی مقام نموده حضرت بیگم صاحبه صید محمد شاه را که از
بطن صاحب محل بود و لصلح عالمگیر ثانی بعقد خود را آورده و سفر فرمود و ازین حرم فرمود و دختر عالمگیر ثانی را با تیمور شاه عقد مناکحت بسته رابطه
لیکات و قرابت را با خاندان تیموریه استوار ساخت مقدار این حال حکم برای قتل کردن شهر تهر اسیر در جهان خان صادر گشت سردار سبط و جمیل در
تبع شکستن اصنام و قتل عام هندو استاجان و ان یا فشر که تا حال زبان زد خلایق است و عاود الملک غازی الدیخان از شاه درانی گردان
شهر شهرت سردار جهان خان حسب الحکم تنها از تهر انحصار شاه حاضر شد و شاه و لیخان وزیر احکم برای ضبطی اموال تهر ارشاد گردید گویند
که اول عاود الملک زار الخلافه در بهرت بود رفته خود را مخفی ساخت و در اقامت قتل شدن تهر و رسیدن افواج قاهره اکابر و امرا و قریب بیست هزار تن
گرینچه و فرج آباد رفت و شاه لیخان اموال تهر ضبط نموده رحمت بداد الخلافه کرد و احمد شاه بجای زرخرف پا و دیخانه امر و سوا و غیره نگذاشته همه تصرف
آورد و عاود الملک ثانی را پادشاهی بدو و انتظام الدوله خلف قمر الدیخان وزیر او فریاد شاه مذکور و عاود الملک نجیب الدوله امیر تهر امیر الامراتی سرفراز فرموده و حضرت
پادشاه موصوف گذاشت و خود مع نوع و سوان جلباب عفت با فتح و فیروزی و با مال و دولت بسیار و جاه حشمت بسیار و روانه ولایت شد و در
افغانی راه عبدالصمد خان محمد زنی را بجلکوت سرسبز و سرافرازان افغان او جداری و آب سرسرازی بخشید خود را اخل نام الملک لاهور شد و شسته

حق تعالی آن همه انیت و باور ساخت بعد از آن دکن مع فوج برکنجه تاخه قلعه آن را بگشت و خون بسیار برتصرف خود کرد و بعد از آن
 جزئی و میان قطب شاه و دغ و سواران بسبب غلوزی خجابت خان نرسید و میسر نگذرد که بوقت رسیدن فوج مرسته در دارة قلعه را بر سواران
 مذکور بنده ساخته و بواسطه مقتول گردیدند و آخر خجابت خان را هم با قلع سیاست و مذلت گشتن چون خبر موریش افواج مرسته سمیت کنجه به برنر
 و انیه بسج شاه رسید از قوای شهر معنجب الدوله و حافظ الملک فیض الدخان سپه سالار محمد خان و تواب و قوم مرسته نصفت فرمود
 و برگاه سوک شاهی و انتهای او بمقام باگشت رسید معلوم شد که سواران مذکور از دست و کشتن مقتول شدند و شاه معیار مکرر متالم شده خواست که برن
 کردار خود را آن طرف دیوی جن رسانیده بر سواران مرسته بگذر حسب اتفاق دریای مذکور بسبب قریب ایام باریش بر سر طغیانی و بهم رسیدن کشتی باری
 عبور افواج ولایت و مند و ستانی دشوار بود و گویند خود شاه بر لب ریاسته و تیری از ترکش بر او زدند و چیزی از کلمات کلام ربانی بران دم کرده در
 دریایانده افتد بعد چها بر سواران از دست غلامان که قریب شاه ساد و بودند حکم فرمود که کسیم اندر گویان سپه سالار در ریایانده معبود ریایانند
 همان طرف دیار رسیده بطولایاسته و شوند که فوج حریف بجه و بشمار در عرضت بسنج کرده افتاده است و دستهای مذکور بموجب حکم شاهی اسپها
 بدریایانده عید نمودند و گویند که آب ریایانده بگویند زین اسب سیده بود و بعد حکم شد که بر سواری از قشون یک پیاده را مع قدری اسباب پشت
 خود نشانیده و اسب بقتل بر پشت فیلان نماده عبور کنند حسب احکام سواران افواج شاهی تا می پیاده ای اردوی شاهی را مع اسباب بکنانند و بک
 مردم هند و ستانی نیز همین طریق اقبال احمد شاه درانی که سن جیم و کریم و مقبول درگاه ربانی بود و برکت سبب الله معبود ریای زخار کردند

در بیان آغاز جنگ فوج دُرّانی و دکنی

پس چون تاج مردم اردوی شاهی از دیای عمیق عبور نمود و دیر در بر می رسید اسب مردم جنگی کوچ لشکر فرموده قریب باری سبها ملک نزول اجلال فرمود
 در آنجا خبر رسید که قریب است و پنجاه سوار مرسته در ساری مذکور فوجان بدست می رسید جنگی فرموده اند که با دولت اقبال بالای زمین و نشسته
 تریب فوج حکم فرمود شاه پسند خان را که جوان حسین الوجه و قوی الجمله بود که است استاده و بولر شاد و شد که ای شاه پسند خان قزاولی مر
 تبیه و تواب این قوم که قریب فرموده اند و دست خاضع و آداب بجا آورده مع سواران دست خود که قریب سپه سالار کس تخمینا خوانند بود روانه
 شد چون مقابل طرفین روی و جنگی عظیم واقع شد آخر فوج مرسته تاب نیاورده روی بغدار نهاد و شاه پسند خان سر می مقتولان را تراشیده بخت سوار
 دوسه سواره محصور شاه گردانید شاه این فوج اول را خال نیک داشت خانه مذکور را در سر تخمین و آفرین فرمود و خان مقدم اند که عرض کرد که بعد عالم قریب
 شوم مر و طرف جنگ این قوم را خوب ریافته ام نشاء الله تعالی بافضل الهی اقبال شاهی تمام ایشان بقتل خواهند رسید چون آنحضرت سبها و
 سواران کهنی سید القادر کنجه که کوچ نموده میان کزان و باقی پت که از دلی چل کرده بجانب غرب فاصله داشت و دیدند در میان موجب حکم و الا که در پیش لشکر
 را از کوب آغاز نمایند و سبها با وجود کثرت سپاه و شتم و جاه گرد لشکر خود خدنی عمیق کنند سگر استوار ساخته و در سبها بلند نموده و توپها را بالای آن
 نصب کردند و شاه درانی مصلحتی چند که مع طرف غرب نموده اسباب ناقص از تخمین و خمرگاه و تپان و گاوان لاغر و فرودگاه اردوی بگذاشته است و سبها
 و کوهی بگفتند که شاه همین قسم است که بیدر ولایت فراموده و نوابه نیست چون بر سبها خبر رسید که غایب است اضطراب بسیاری از مرکب اسباب نمود و او
 جای فرودگاه خود گذاشته رفت آن کرده و طامع و فرودگاه لشکر شاهی رسیده از اسبان و گاوان و اسباب از این یافتن گرفته خوشی و لطمی تمام دانستند
 ناگاه سوار جهات آنجا و سبها را بموجب حکم و در جنگ قریب از میان کسین گاه نشسته بود بان که ده فاده به ایشان نمود و احدی از ایشان که بفرز و کجا پناه و
 خاک گردن اسباب مذکور آمده بود و جانبر شد اتفاقاً در وقت نواب شجاع الله و له و بهادر از جلان راه می داشت سپه سالار و گویند که سبها که کوه می و این
 فتنه به شمار مر و مقتولان فوج مرسته مذکور بنده قریب است و سواران ایشان را بشمار و دند و دانه سوار سبها شده اند و سبها را سواران

و همه بر کشتی مرتبه قتل سرسبزیدین شاه سواران هندوستان که شریک اردوی شاه بودند خبر رسید که گویند پدیت نامی سردار بر وجه حکم بپاوه و سواران
 سرش از دالخانه شاهجهان ابو بلی تاخت و تاراج ملک مال و قبال سواران افغانه و نواب سراج الدوله باجیل و چاه هزار فوج اردوله شده است
 آنها بدایت ایخلل مضطر شده این رویداد را بمحضور شاه عرض داشتند شاه از راه بنده نوازی برای حفظ ملک و تنگ ناموس سواران
 مذکور حاجی عطائی خان و حاجی کریم داو خان درانی را که همان زمان بر سر بلغار از قندار در اردوی شاه می رسیده و باریاب کونش گشته
 محصور شده بودند ارشاد فرمود که همین وقت با مردم خود سوار شده و لشکر ایخلل و بنفیدنگ نموده و سر دراهین دقت خود با مسیح سر بر خیزان مقهور
 مذهب است راستند چون در آن زمان روز یکپاس کسری کم باقی بود مردم و سوارانش مسیح و پافضد سوار رساله نواب عنایت خان
 خلف خلف الملک برای بهری همراه گرفته مسیح چنان بر سوار چار بلغار روانه شدند و بعد عبور زریای حسن دقت نماز صبح بر سر آن
 خود سر رسیده دست قتل و غارت گشادند و سر پدیت مذکور و هزاره هزاره دیگر هم ایسلان بریده بوقت سه پیر روز دوم موقوف ارشاد
 شاه داخل اردوی معلی گردیده بنظر شاه و راورند بدین سبب مشلی همه سواران گردید و میان لشکر با و سپاه ولایت جنگ در اولی
 و مورچال متواتر میان می آمد و هر یک از اهل هندوستان و ولایت برای شاه در مورچال خود با مورچال و مستعد آمد و جنگ می بودند که ناگاه
 روزی بوقت شب خزانه بسیار از دلی در لشکر با و میفت چون گذر مرهتا که همراه خزانه بودند بسبب غلطی و تاریکی شب در لشکر شاه
 بر مورچال افغانان هندوستانی افتاد آن کرده لشکر خود تصور کرده زبان دشمنی پرسیدند که پگاه یعنی مشلی و لشکر کدام سوار از مرهتا است
 افغانان هندوستانی چون زبان مرهتی شنیدند بر خاسته دست قتل مردم و غارت کردن خزانه گشادند درین شور و غوغا در میان جمع گردید
 شریک افغانان شدند اغرض تمامی مرهتا که همراه خزانه بودند قتل شدند و کل خزانه تصرف سپاه شاه درآمد و روزی بوقت شب فتح خان
 کاروی برادر ابراهیم خان کاروی با فوج و توپخانه برای نون شجون بر لشکر پادشاهی آمد و گذر از طرف مورچال افغانان هندوستانی افتاد و مردم
 لشکر خیره دار شده جنگ نمودند و قریب سی نشان و چند ضرب توپ او بدست لشکر شاه می درآمد و خود او بر میت خورد و نام و منفعل بشکر خود
 مراجعت کرد و ذکر میکرد و راست که افغانه همراهی نواب عنایت خان و نجیب الدوله در سکر مرهتا داخل گشته جنگ شروع نمودند بسیاری
 مرهتا کشته از بارشان بگذشتند و توپخانه بر توپها نشسته و تماران واضح و طبع افغانی سرانیدن شروع کردند یک ناگاه قریب چهل
 و چاه هزار سوار مرهتا از کمین مراده افغانان را درون سکر خود محاصره نموده پشه و نیر نمون آغاز نمودند و در آن روز بر چند افغانان
 خوب جنگیدند که بسبب کثرت افواج غنیمتی مشکور و نقتاد بسیاری از آن قتل رسیدند چنانچه قریب شش هزار خاص و سه پهل لازم نواب
 نجیب الدوله در آن روز کجا آمدند و قریب پافضد پادشاه از زخمهای شمشیر خورای خون از مغز شان روان دق زبان و قصص آن
 از سکرشان برآمدند نواب شجاع الدوله که مورچه شان قریب مورچه نجیب الدوله بود حال جراحت و قصص کردن افغانان دیده و تحسنت
 و گفت افزین جرأت و بهادری انجوانان و خلف الملک بسبب ابتلائی مرض سرسام خود درین جنگ حاضر نبود که نواب عنایت خان این و درین
 سیریم شان با فوج همراهی خود با هم کاب شاه چوده کارای نمایان میکرد و از اکثر سواران هندوستانی درین محاربات ترددات نمایان
 نمودند و در جنگ ثابت قدم ماندند میگویند که احمد شاه درانی با فوج قلیل چنان با مرهتا جنگید که با وجود کثرت فوج و توپخانه او با و شان غالب
 و مظهر گردید و نیز مرهتا و بسیاری هم از ایشان قتل شدند

در بیان کشته شدن با و و شکست افتادن فوج و کمینان

چون پنج ماه جنگ چپاولی بر وجه جنگی از موج احمدی قوم مرهتا و سیلانند و فوج درانی آمده و سده دگاه و دانه از هر جای طرف بر مرهتا

[illegible]

جاسوسان خبر کردند که تمامی سکه‌ها را برنج کار نهند و در یک مشهور بگوید که مشهور بگوید است نهند از دین خان مهند صوبه سرحد بگوید که خان ایرونی و دیگر سرداران این نواح مثل مرتضی خان بطیج و قاسم خان مرنج غیره فتای فوج او را محاصره نموده کار ایشان تنگ ساخته اند و لشکر اهل اسلام بسیار قلیل است و ستامع غالی شده و کس از دزدان خان فرستاده حکم کرد که در خطر بگنی انتشار اند تا علی بن فردا برای ملک تو میرسم و بعضی با سکه‌ها بختک کردن نظریات فوج خود کرده مایل خویشی کردند و میرم خواجهی رسیدن آن خواجهی و رسیدن بوفته بامردمی که همراه داشت جنگ در کابل با سکه‌ها شروع کرد و سکه‌ها نیز فریبست هزار سوار را همراه چلیپای خود کرده برای جنگ زین خان فرستاد و در میان کارزار زین خان گرد سواران را از جانب پشت خود دیده و ترسیده که شاید سکه‌ها از جانب هم رسیده دست بروی نمایند درین اثنا شتر سواری برای تحقیق این امر فرستاد و در کشته آمد و ظاهر ساخت که سواری وارودی شاه درانی است و شاه و شاهیان را فرستاده زین خان اعلام کرد که کل مردم بمهراسی خود بگو که نزد دیک درختان یا کاه سبز را بر سر برای علامتی بگذارند که فوج هر اول از قوم او دیک اند و حکم بگوشتان کرده ایم که هر کس لباس مهندی در پوشیده باشد بی محابا قتل نماید الا کسی که برگ رخت یا کاه سبز بر سر داشته باشد او ای جان مال مان مهند مردم همراه زین خان همچنان بماند و در ده برگ رخت یا کاه را بر سر گذارند ساعتی ازین عمل نگذشته بود که فوج بدولت رسید و سکه‌ها را قتل کردند شروع کردند آنها با وجودی که قریب شش هزار کس بودند راه فرار می‌یافتند تا شام محله قتل قمارج گرم مانند آنکه فوج مسطور سی هزار سکه را قتل کرده و سکه‌ها را بریده بنظر پادشاه که در آنجا رسیده و پنجمه نزد دل جلال فرموده بود و گذارند شاه چند روز در آنجا رونق فرمودند و بدست و قدیم آنکه ازین خان داده روانه قندار شد

در بیان ترجمه فرمودن شاه درانی بهندوستان در فتنه ششم

چون جمعیت سکه‌ها باز فراهم شده غارتگی و آوارگی با اهل اسلام شروع کرد شاه درانی بدین نیت اینحال بقتضای شان از قندار تا بلالیه که قریب یکصد کرده از دلی بطرف لامبور واقع است نزول جلال فرمودند و از زبان فاغنه هندوستان بطینیل شوکت بیست شاه درانی فوج و خطرات خود را با کمال دقت و دانی و حکمرانی میگردانیدند الحال رسیدن شاه را ملک هندوستان بموجب خلل مال و عیش و آرام خود بیست و انص مقنن مجر و نار مصحوب کلاهی خود ارسال داشتند و مطابق لیل غد غیر حاضری خود با خواستند که از آنجا فوج نجیب الدوله بهادر محصور حاضر شده عرض کرد که اکنون با قبال عدو مال شاهی بیخ خطی و کد نام غنیمت ملک هندوستان باقی نمانده است جناب و لاد ولایت نشر بفرده آرام و سالیش فرماید شاه صوبه داری سرمنند را بهادر مسطور غایت فرمودند و حسب بیارش اشرف الورد از شاه درانی سر منند را بهادر سکه که حاکم قدیم آنجا است داده بعطای خلعت فاخره و خطایه ایچگان سرفراز ساختند و چنانچه حال و پیشانی و مندر عمل لود و همین را بهادر سکه است که او بنابر اظهار خلوص و حقیقت نسبت شاه دریمان وزیر میری خود در مهر خویش امر سکه بانی زنی کند که در لود زیرا که وزیر مذکور قوم بانی زنی داشت البته چون شاه درانی دانست که با بر خود تکلیف برداشته برای تنبیه و ادب مخالفان فاغنه هندوستان می آمد و حال این مردم لود و در ایات عالیاب و انیه چندان خوش نیستند لهذا بطرف ولایت مرا حبت فرمود

در بیان وفات احمد شاه درانی

بن احمد شاه درانی بعد از مر حبت هندوستان چند سال در قندار بعیش و کامرانی گذرانید و انیت ایرونی عبارتنه ناسو منی مزاج باطن با دانه اعتدال اخرف و زید چنانچه با وجود معالجه اطباءی حاوی صحت حاصل نمیشد و روز بروز ضعف و ناتوانی لاحق میگردد و بدین شهادت یورش که در هرات بود دریافت تغییر مزاج پادشاه خواست که برای عیادت بجهنم بدر بگزارد و خود قندار حاضر کرد و در بعض

در راه آسبی گلان پسر و پگاه جاسوسان خبری غیر متوکل گر خیمه توده ایخیل با بخت و تیرش با طایر ساحت بهر دشمنان انجیر آتش غضب سلطانی نماند کشید
 پیرشک سحر گلناری کلمات غضب سلطانی است در بر نهاده در دیو کلام داخل شد و حکم نمود که تمامی سرداران کباب دولت مع افواج همرا
 خود تیار و مسلح و کمل بجهت حاضر شوند. امرای مذکور حسب الامر خاقانی با سپاه تیار شده و دو قول بسته بدو طرف استاده شدند شاه فریض سوار گشته
 فوج را احاطه میفرمود و در از دوین دین آغاز نهاد و آگاه چیدی بنید که سردار نامدار وکیل از عایا حاجی که صاحب خط تیره بود و هزار و پنجاه تن
 دور تر زیر سایه سپان خود داشتند و پادشاه شاری بهشتی با فوج و پادشاه به هزار و هشتاد تن بفرستاد که از بیاض و سیاه و قریب ده جریب بکمر و در سوار نامی و پادشاه
 خود و انبساطی سپان سوار شدند و همین قسم بر سوار و سوار که زیر سایه سپ خود گشته و بوضرب شلاق پیچیدند و از یکی از علمای صاحب اعتبار که نزد پادشاه بود
 عرض نمود که بعضی چو سپاه عسکری سرداران و غیرت و وقار یقین است که خالی از حرکت و مواعظت نخواهد بود و پادشاه فرمود که چون از دوین دیدم
 که هر دو سوار از اسپان فرموده آمد و زیر سایه سپان گشته اند و تمامی تشون رشید آفتاب ستاده و لهذا بدولت را کار داده و فراجهاد داریم ای حرکت
 از ایشان خلاف ادب محمول بر ارام طلبی نظر اندیش او شان را زجر و توجیه فرمودیم که باز این قسم حرکت بعمل نیارند و به خاک کشی اختیار نکنند و ایل
 بآرام و راحت نباشند و از ایشان را خلایق فاخته و عنایت خواهیم فرمود الغرض از قیوم یوسف زنی و درانی و مغول و قزلباش سبک تشون قریب
 بیست و نه هزار کس سوار برار و انتخاب فرموده و سوار گشتی از یکی از خان درانی خارجی با شکی که سوار جری و صاحب تدبیر بود و برهم چای ولی بر سر سکمان
 تعیین فرمود تا بخیبر بران قوم رسیده و قتل و غارت نموده سوارای آن خود و سواران بجهت روانه سازند و از یکی از خان بر رسم ولایت سه بار گزین
 سوارای پادشاه تصدیق گردید و پادشاه بوقت سپهر اگر داندین را لال شاره فرمودند که روانه شوید و تیر حکم عالی اصدار یافت که کسی در راه کلام
 نکند و بوقت جنگ ششام بر زبان نیارد و چو که ثواب غزای میشود بهر کسبت سواران مذکور مع فوج خود روانه شدند و همان فوج بعد عبور دریای سنده از یک
 پس روز باقیانده و تمام شب تا روز دوم بدین صورت سواره میفرستاد که کسی که میخواست که سوار شود و چون روانه دوم رسید بوقت یک نیمه بایس روز باقیانده
 بشت کرد و بی از سکمان انضبط فائز شدند و فرموده آمد اسپان را دانه و گاه دادند من بعد سواران مذکور حکم کرد که اگر دشمن هر دو گروه سواران
 استاده سوارای نمایند و احدی از سواران را نکند از سکمان و در ملک آنها را نظر نداشته بکنند از سکمان را از رسیدن لشکر خبر کرد و بقتضی
 یک نیمه بایس روز و سپاس شب اسپان خود را چنانچه خوب سیر نمودند و خود هم از تناول طعام آسوده گردیدند و هرگاه یک بایس شب باقیانده
 سواران مذکور فوج را سه غول توتیب داده از آنجمله غول مغول و قزلباش را بر دست راست و غول و درانیان قزلباش را بر دست چپ کرده و آنها را حکم داد
 بیهیمن و بیار بر ابر قدم مقدم نمایند و در صورت خلاف حکم گنگار شاهی خواهند شد و خود مع پنج هزار سوار نیزه بازان یوسف زنی که ایشان
 نیز درانی خوانند و از ایشان قندار روانه شدند و بوقت صبح بر سر سکمان رسیده و فاصله مذکوره این طرف نماز صبح داد کرده و قاتل شدند
 خود و سوار گردید سکمان بدین سبب که پادشاه مع فوج در پشته و در فاصله صد کرده است و در بلای سنده در میان حاکم پنجر از نزول فوج
 نظاره ج ستای غافل بودند و فوج سواران مذکور چون بلای ناگهانی مل بمانند برق آسمانی بر سرشان رسیدند سکمان بجهت مشاهده فوج
 و لایقی بر سپان خود که زیرین بودند سوار گشته کسانی را که املین پیش و حواس رنم کرده بود و مقابل درآمدند قریب صد قدم از لشکر خود
 بر فاصله باشند که دلاوران دین یکبار شلک بند و قمار کرده بسیاری را بکشتند و سواران غول دست راست و چپ شمشیر را
 از غلاف کشیده بزدن و کشتن دست بهت بکشد و چون فوج سکمان بسیار بود و زنی خان کلاه خود از سر فرو آورده و بر قاتل
 این نماده برای فتح و نصرت پادشاه دین پناه از درگاه احدیت بارگاه احدیت مسألت می نمود و جوانان تشون را بر جرأت و دلا
 تحریض ترغیب کرده و دلاری می فرمود و آنکه بعد از آنکه بسیار روز و نوبت به شمار کوس نصرت تمام پادشاه درانی نماند
 فوج منصفه تعاقب فرمود و آن نموده احدی نگذاشت که از سواران مذکور و در قریب سی هزار سوار که برین جنگ بقتل رسیدند و از یکی از سکمان که

در میانداخته بود که آن طرف دیار تیره در امان باشند بجز امان منحل و محبت شان رسیده بغیر شک تنگی در دریای عدم غرق ساخته
 فقط دو سوار از ایشان عبور دریا نمود و زنده بدر رفتند معلوم شد که از کدکم که در عبور کرده بودند هیچ نوح راه یافتند و بعد از قتل تمام آن کسان
 ناسه پیر کنگار که راجع نموده و شتران را از فواح آن ملک فراموش کرده سرهای پیغور آنها در آن بار کردند و روانه بطرف پیشاور ساختند و از آنجا
 راه شریک اردوی علی شده مستفید قدسوس گردیده سرهای آن مذکوران بنظر مبارک پادشاه در آوردند و این روز که رنگی خان شرف پادشاهی دست
 روز چهارم از رخصت بود و مختصر فرج حساب سی هزار سرسکهان شمار کرده نوشتند و از پیشگاه پادشاه خلاص فاخره بزرگی خان و سزاران و مثل شاه و لیجان پسر
 فتح خان کمالی و بجاد و خان اسپهبد طلب خان محمدی و دیگر سزاران یوسف زنی و منول عنایت شد و جمله مورد محبتین را نیز هفت گشتند و خود به
 کوچ کوچ داخل سواد جعفری اتمان شدند و چند روز بهادران طفره و قتل بجا صرقله آن پر ختمند بالاخره دم سکهان که قلعو بودند امان جان و مال حاصل
 کرده کلیه قلعو را تقوی بعضی کار پردازان سرکار پادشاهی نمودند و پادشاه بعد از انتظام صوبه داری آنجا را به شجاع خان صدوزنی عنایت فرمود
 و محسوسو دریای سنده نموده داخل پیشاور و بوسیله شکار مشغول شد که کدک تا سه ماهه صوبه اتمان داخل مالک محروسه در آنجا بود و الحال
 آنسینه مذکور صوبه آراخان و اب طفره خان بهادر صفر و جنگ شد شجاع خان مذکور است و بعد چندی سوار آمد و خان برای تنبیه و ادب سندان
 حسب تدعای حاکم شهر شکار پور رخصت شد و سردار مذکور بعد از حصول باغیان اشترار باقیان را جمع بجاکم آنجا کشانیده خود را حجت بجنور تقدیم پادشاه
 و بر بیان تجربه فرمودن تیمور شاه نوبت دوم بمبت اتمان برای تسخیر ملک بهاولپور و غیره

چون رکن الدین محمد بهاول خان بهادر عباسی نصرت جنگ حافظ الملک سردار قوم داوود پور و ملک سیار از افواج سند و اتمان و غیره در تصرف خود
 را آورده بی فرحمت غیر بی حکمرانی شروع کرد و چون بواج کسی ننید و در خاطر عاقل متوسل به چنان گفت که ملک و شامل مالک محروسه و اورا مطیع
 و متعا و سازند پسین بن غم مع قشون داخل اتمان گردید زیرا که شهر بهاولپور جانشین بهاول خان از اتمان قریب سی و پنج کرده جانب مشرق امان
 بجنوب فاصله دارد و بهرگاه بهاول خان چال و رود اتره دولت تیمور شاه برای تسخیر ملک دریافت خود مع عیال و اطفال از بهاولپور کوچ کرده و قلعو
 که در رگستان بی آب ساخته بود و رفته پناه گرفت و فوج بهاولپور شاهی در بهاولپور گرفته تاراج نمود و بسیار سکهات را بسوخت و پادشاه نیز در آنجا
 رسیده سبب بهاول خان را که در قلعو بود حکم تاراجی دادند و نیز فرمود که سبب بهاولپور مع آنز و قلعو آب سدره بر داشته و قلعو بی آب برای
 استیصال بهاول خان برنده بعد سر و فرج اول گشته است و دست بهاولپور کس از فوج دیگر سندان مذکور در آنجا بود و گویند که اول سردار و خان چین
 با سبب بهاولپور رفت و حوالی قلعو که واقع همان شست بی آب بود بطرف محنت و شقت افواج پادشاهی و در سبب آنچنان چاههای گلان کنده اند که آب آنها
 تمام فوج شاهی کافی شد پس همان فوج اول از طرف آب مطیع گشته و گلهای توب بر قلعو انداختن شروع کرد و قلعو سطور از سبب مستحکم بود و صلاصت گردید
 و در دیوار و سقف افزون گردید و در دیوار و سقف ای فتن هوا و روشنی بالای قلعو سببی گشته بودند از تضاد یک گله عبا و بی قصد ارا که گله از آن
 رجا با حبیب از یکدیگر جدا شدند و قلعو فته در باد خانه آنجا که خیر بود و آنها و آن جانب قلعو از نو صدمان با روت پیروز تر از بی عظیم و ارکان قلعو
 اهل قلعو را مضطر و بدحواس ساخت تا اینکه مجبور گشته از آنجا که نجات در آن طرف دیوار فضا فضا و به آید و چند استر که با چنانچه عساکر شاهی امان از این
 قلعو فته مضطر و مضور گردیدند و مال و اسوار بسیار داخل خانه عامه گردید بهاول خان نیز از آن پادشاهی سوچ گشته غایتی طاعت فرمود و عهده سیر خود
 بیشکش و نذر فرستاده خراج بهر سال از این فرزند و از کم و کواتر از نو که هرگاه اتره دولت شاهی برای تنبیه تا دیوبند قوم سکهان متوجه لاهور و کوه گشته
 قوم الوس خود را بر کباب سعادت ارسال خواهد کرد و پادشاه تصور شمع و عطای خلعت و فرمان اطمینان سرفراز ساخت و خود را اردوی و قشون
 از طرف متوجه پیشاور و کابل شدند و آن ملک و الحال داخل مالک محروسه گردید و باید دانست که نواب بهاول خان خود را احساسی یعنی از

حاجاب بن عبد الملک بن جناب سالک ابی صلی الله علیه و سلم میگوید که یکبار که در شاه بعد از تخریب شدن از راه کابل ملک سند داخل شد ملک کوه
سند و نواح استان بخوانین و اقدو پرتو رعایت کرد بعد به باول خان امل که باقی شهر بعد از پور است از آنجا تا نواح سیکانیه و گناره کهگی جنگل ملک ا
بصرف خود دارد و بعد فوت از باول خان دوم برانداود اش سردار اوس حاکم ملک شده و کار او برالی و ملی گوی سمیت از عمر خود در بود و کوهنیز حافظ
قران و عالم مشهور خوش میایست و رعیت پر بود و بعد از آن که قشون تیمور شاه شهر بهار پور را ستونند رعایای آنجا دمار راچ نمودند از باول خان بعد حجت
پادشاه که کوه چنگل من غله و گله را و پیر رعایا داده باز بجوی آبا و نوحه که الحال از شهر است اجناس قابل مسموعه که بگویند و شهر بهار پور نمیتوان یافت و چنان
ضبط و بطو عمل رعیت دارد که اگر مسافر جوهر و طلا و سیریلانند چنانچه بطلاقت نیست که در دیار این آنرا بر باید و آبادی در آن ملک چند نیست که کوه
نیز از رعیت عالی بتوان یافت حد و ملک او بستان و یکبار که در کوهی جنگل سند و غیره چنانچه اندر میسی هزار مردم از قوم داوود پرتو عمیره حار و پادشاه وقت فرستاد
کردن سیت و امل ه ه ه

در بیان تادیس بنی دن تیمور شاه شاه مراد بنی والی ترکستان

چون اکثر مراد بنی و ذک ابی بخار بسیاری از نواح خراسان میارند اگر امل ملک محمد مراد بنی است تاخت و تاراج میکرد و تیمور شاه درانی بیاس اسلام از کرات
اغراض نمیدانست که هرگاه شاه بزرگ و پور ترش کرد شاه مراد بنی و ملک خراسان تاخت آوده شهر مراد که در نواح خراسان و از ملک محمد مراد بنی است تاخت
و تاراج نموده قریب سی هزار مردم آنجا را کوه چاندیه بخار برده و کوه ساخت و قوسای بخار او شهر سمر و ابی الملک و مرو آباد نمود و چون این بخت مراجعت
از سمت ملتان بجز اقدس سید کند گردیده غرض ترکستان مصمم نمود و قتل از تو جید بصبوح و صلح و قتل و کوهانان بارگاه نامه که مضمونش بسبب طبع عبارت
در این گنجایش نسا و متضمن بر نصائح احمد بن اطلاق غرض خود بخار را روانه فرمود تا شاپشاه بهادرت و راستی آمده رضوی و بی و اینهای خود دست
بردار شود و مراد بنی اصلا بر مضمون نامه بنیون عمل نکرد و راه راست نیامد و بر تاج نهادن خود قائم ماند و پنهانی چپا و ملک خراسان ایران
میرفت و ستاد بخار تیمور شاه با عساکر بخار و سواران باوقار از کابل تا بهرستی و قی و ازای بخار باشد که شاید والی بخار را بجاده حقیقت و اداوت آمده
سفیران را بحضور فرستاد و عفو جاعتم و مستغفار نامکنان در خون کرده مسلمانان طرفین پیچیده گرد و تعرض چون موکب ثانیه در آنجا پیچید و اردو قبل از پای
امو یعنی حیون گردیده شاه مراد بنی بقصد جنگ با فوج او و کوه و خوانین ترکیه قریب پنجاه هزار سوار بوده باشند از بخار را روانه شده مقابل مسکر
شاهی را مدد جنگ فرمودی و این پیش رو که دید و زاری شاه مراد بنی بر او و خوار باسی هزار سوار حیف نمود تا دیای اموی نه که در او را بخار کرده و این پیش
تیمور بخار را رسانیده غنظت شجون نند چون تیمور شاه قبل از رسیدن امیخ معلوم کرده بود و در مسکر خود نظام نموده حکم فرمود که هر وقت مرد فرج
با مسلح انداز چپ راست پیش و پس خبر داد و پادشاه را بشند مردم تعقیب حکم سلطانی نموده هرگاه برادر شاه مراد بنی با سپاه مذکور بوقت اخیر رود
بر قشون پادشاهی پیش کرده مقابل فوج در دو چپ چپان کبابی سواران توپخانه شروع کردند و از طرف دیگر زنجو چپان بنیون بنو که مادر
او و بکان ترکمان بر لودند از خاک و در فرتاب تشبیری توپخانه شاهی بنیاده کبابی پشت و اند سواران شاهی بجز و اشیاع تعاقب شان نمودند
و فاین جنگی صعب و قی و تا اینکه برادر شاه مراد بنی درین راه گیر از پیش و دلاوران و کابین مگر بخت و آفتاب هم غروب کرد و دید قشیش هزار از او
و ترک بقتل سینه و در کوه و از این بسیاری کشته بسته گردید و چند سوار باوقار کجا آمدند و آخر فرقت و نصیب از لیای دولت و از اینه گردید
و شاه مراد بنی از این شکست شگسته خاطر شرسته بصلح و صلح بدیدار کان خود و کس از علما میامی بحضور تیمور شاه فرستاد و عذرهای مذمت انگیز و کلمات
عجزآمیز میبرد و عذر است که من بعد گاهی حکمت ناشایسته و افعال تابسته ازین بنده و اوجیات بوقوع نخواهند آمد و غیر از اطاعت و فرمانبرداری
حضرت از من می دیگر نظر و نخواهد رسید تیمور شاه قلم غفور جریه و ملات کوشیده فرمود که کوه و لور اسفان که دریم بطریق که تا دم دست برین قول قرار فر

و سفاکی آزار و خان چارنا چار نصیحتی چند بر حسب غمی او داده و قریب دو سه کمره پیر از نقد و حبس گرفته بخدمت پادشاه مراجعت نمود و پهلوان
مقدم اندک که کشمیر پدید آمده بود که تیر شاه محل تیر و کمرش می صوبه دارند و کشمیر به رقصی خان فرزند پهلوان اگر برادر و برادر کلان آزار و خان بودند بایستی نیز قشون
و دیگر سواران برای گشتن او فرستاد و چون فوج مذکور قریب کشمیر رسید متصل قصبه کبلی که در اینجا خضر آباد آزار و خان است و خودش هم در اینجا بود و گرد آزار و خان
بدریافت آمدن قشون شاهی همراهی برادران خود برای مشاهده فوج مذکور رفته برب دریا که فاصل در میان فوج شاهی و او بود استاد و تماشا
میکرد و مردم فوج که این طرف دریا خیمه داشتند پرسیدند که ای سواران شما چکسانید آزار و خان بزبان انصافی گفت پدر شما آزار و خان است و خود
سج دو کس که همراه او بودند و آزار و خان بود و مراجعت بشکر کرد و روز دیگر که فاین فوج شاهی و آزار و خان جنگ واقع شد گویند که اول فوج لشکر پادشاه
گردید و ملا اعظم خان که امیر کبیر لشکر آزار و خان بود کشته شد و قریب و نیز از مردم از لشکر او غرق دریا می مظهر المذنب شدند و خود کمرش می سوار شدند و خواست
که عبور دریا کرده بگریزد و جوانان نیز میمانند خود را دیده خنده میکرد که پهلوان خان برادر محمد و او بهادری و دلاوری بود و گفت ای سواران شما میگویم که از
پادشاه بیعت میکنم سخن مرا قبول نکردی و الحال که گویم که گویا خواستی رفت و از دست سپاه پادشاه که امانان خوبی یافت باشی و بایست که تیر جنگ کرد
قشون پادشاهی را شکست دهی غرض که پهلوان مردم لشکر خود را از هر چهار طرف فراموش کرد جنگ آغاز نمود و کارهای رستم کرد تا آنکه امرای فوج
پادشاهی بهرست خود فرزند پهلوان خان پوپل زنی گرفتار شدند و آزار و خان مظهر و منصور مراجعت نسبت کشمیر نمود و فوج شاهی باز در قصبه کبلی آمده سوار
سامان خود درست کرده و پیش کشمیر نمود و آزار و خان که مرد بهادر و شجاع بود و قاید کرد و جنگی صعب رویداد و آخر فوج شاهی تاب دست برد و نماند
پس پاستدود و چند سوار را می بویا مردم از قشون شاهی درین جنگ گرفتار شدند و درین جنگ قتل عجیب میکنند که شخصی با چوبه و شمشیر
قشون شاهی شمشیر و دست پهلوان جنگ با مردم آزار و خان می نمود و بی تاختا شمشیر زنان پیش قدمی کرده میرفت آزار و خان بر جرات و بهادری تعجب
کرده مردم خود را حکم کرد که این مرد سپاهی امیش از ده بیارید به چند و اگر گفتند که ترا سردار آزار و خان آقای ما میطلبند و امان داده است او شنید
و پهلوان یک جنگ میکرد و آنکه از شخصی که ضرب شمشیر بر دست او رسیده و نیزه او کشتش افتاد و از دست چپ شمشیر را کشیده و میبگنجد آخر مردم
او را محاصره کرده گفتند ای شخص حق نمک آقای خود را بجا آوردی اکنون که شکست فوج تو شده است و تو تنها مانده چه انا حق جان شیرین خود را
سیدی بیایا تا ترا زود صودار که ترا امان داده است بر می گفت اگر بخین است شما از من و دو باشد من خود خواهم رفت پس جنگ را موقوف کرد و قدری
آب بخورد و بجهنم سواران مذکور رفته از بالای آب سلام علیک نموده آزار و خان پرسید تو چه کسی و از کجائی و کدام قومی گفت مر سپاهی ام
باشند ملک یوسف نئی و قریه اتان خیل و در نسب رسادات بهتم و علول شاه نام دارم آزار و خان باستماع این سخن جراحی را طلبید گفت که چرا
این شخص بدست ده رویه بخوابی کرد ترا اهل خواهم ساخت و صد رویه نقد برای خرج او داد و طعام و در وقت از خطه سرکاری و صد رویه و دایم بر
سید و کومین کرد و بگاه بعد از دو روز غسل صحت کرده بجهنم او حاضر شد پرسید که ای سید لشکر کس ترا می شناسد و یا تو کس را می شناسی خود را امیر و
من بخر غیب بد خان کس را می شناسم آزار و خان بحسب ابد خان طلبید و بروی او کرد و خان مذکور را دیده گفت بلی من بخوان ای شناسم و از خوب و احم
سید و آزار و خان با صد و پنجاه و ده صید رویه را دایم برای می مقرر کرده گفت که جوانان خوب کار آید و به از وطن خود طلب نام او شاهزاده
مستوران اطول نام مکر خود سازم من بعد از آزار و خان سیران فوج شاهی را طلبیده گفتم که تو کس را می شناسی که بایستی قبول نموند و ما صاحب معقول نموند
نکند داشت قریب یک هزار و صد کس که تن بر میزدند و اندامه را در کشته تها نشاندند و باغی که گناید که آزار و خان چند آنقدر سپاه میکرد و هانقدر ظالم و سفاک بود
و بریان قشون و یک سیر کردی بد خان بر سر آزار و خان و تمام شدن کار او

چون در این سلطنت کامل برضال تیر شاه رسید که رقصی خان و زار خان از دست آزار و خان برادر خود و بهرست با همه صبح نصیحت طلبید و

پوی لشکر و در این مخرج با این غلبه شش و نه که حضرت دینار کامل آب و دوا بی آنجا موانع مناج احمدس خود به نفعش شریف بر نه میوزده حسنه و زیانان
غلق و کامل نفعش فرمود چون رلیات علایات پادشاهی رونق چار باغ که از کابل فاصله چهل که ده کم بیش است پنداشت و واقع است رسید شهنشاه پادشاه
حال عارضه و توجیه شاه و اطراف کابل شنیده مضطربانه بیخار از کابل کوچ کرده مقام مذکور رسید شرف ملازمت پدید برزگوار خود شرف گردید و درین شتابی
و جلد نری و اسب سواری شهنشاه و صوف راه رفتن شد از انحراف وقت ملازمت تیر شهنشاه و زنده آمدند خود را بخت تمام در خوش شفت و کمرت کشیده افغان
بسیار فرمود و واسیه خاصه سواری رخ ساز و از این طلاق حجت ساخت و اتفاق شهنشاه مذکور متوجه کابل شدند و زوی دارشاهی که شهنشاه فرمود قاضی فیض
برایین پادشاه حاضر بود که از زبان بزرگوار شهنشاه که در مقام کجاست آمد و کلاه شاهی از اسب سرخ فرود آورده
بر سران فرزندین لحنی شهنشاه پادشاه می نمود پس ازین و با معلوم شود که در عین حال سر رسید شهنشاه و صوف و قاضی فیض السد و دیگر را بجهت دولت
گردید و پادشاه نیز چشم برآید شد و بصرای چیده بان فرزند آمدند و با علانیه اظهار نمودند که بعد از این سر آری سلطنت که شهنشاه پادشاه باشد که بر این
و کابل داخل شد و فیض بود بر پوز شهنشاه و ترقی یکشت تا آنکه در شب بیستم شهنشاه سال بکیز او و صد و هفت هجری پادشاه موصوف از زینجان فانی اعلام داد و
صلت فرمود و در سلطنت سبست و در سال بود و اولادشان بسیار است که کسانیکه شهنشاه بودند نام شان در بنیام نام شهنشاه و شهنشاه پادشاه که اولاد همه
کلیان مردی عیاشی است و از حکم زمان شهنشاه بنام شده تا سال بکیز او و صد و دوازده هجری زنده بود و دوم شهنشاه پادشاه هر دو شهنشاه از زمان شهنشاه کلیان
سوم خاقان گیتی استان شهنشاهان چهارم شهنشاه عباس نجم شجاع الملک ششم شهنشاه پوز شهنشاه و ازین که بعد از آن بجای فرزندین شهنشاه
در بیان جلوس فرمودن شهنشاهان کسیر سلطنت دانسته

در بیان جلوس فرمودن شهنشاهان کسیر سلطنت دانسته

چون وفات شهنشاه میفرمود بر این عظام مثل مال الملک سلطنت قاضی فیض الملک از بندگان و جلوس انیس محفل شاهی بل انفس طایفه شان بود و مال الملک
نور محمد خان با بزرگ شهنشاه و مال الملک بود و طایفه انصار صاحب خزان و دیگر بکاه با سنی و پادشاهان بزرگ فانی مخاطب بفرزندان که در اکثر اوقات
و اولاد و دست محمد خان و فتح خان و وزیر و غیره بود و طایفه اهل صلاح وقت شهنشاهان پادشاه فانی داشتند با اتفاق پادشاهان که در حکم فرستادند که حضرت
پادشاه خود فیض انیس مرد و دیو خان و دلف از اشته میفرمایند تا با بزرگان حضور ازین حاضر شده بقرائن مرات خود و کوشش نموده و طایفه بزرگان و رجال سالک و انصار
سادات اند و سنان بکل امرای عظام کار بر دوزان سعادت و فحاش موجب حکم اولاد و ارکان دار سلطنت کابل حاضر شده و خیر خواهان مذکور مثل قاضی فیض انیس
و غیره و دوازده طایفه انیس کرده و اولاد و طایفه انیس بزرگوار پادشاه نموده با هم حمید و یتیمان بیست و هفت شدند من بعد طایفه شهنشاهان و بزرگان خاص آوردند و درین زمان
تا آنکه شهنشاهان و شهنشاهان متفق اللفظ عرض نمودند که پادشاه یک کس می شود باید که با شهنشاهان و بزرگان یک کس که بخیه و پسندیده باشد پادشاه فایم
و دیگر بزرگان بطبع و در عین خود طاعت و انموده باشند شهنشاه و زان شاه در زمان پدید برزگوار خود و صوبه ای کابل و ولایتی سر و فرزند بود و بزرگوار پادشاه و بزرگان
تشریف میریزند امرای عظام برای کوشش هفت شهنشاه و حاضر می شدند برین سخن رای بکنان از سر واران که از حسن اخلاق و شرف
فرمودن شهنشاه و واقف بودند بر همین مت را یافت که شهنشاه و زان شاه ابر سه سلطنت نشاندند که دیگر بزرگان و بزرگان انجمن بزرگان
راضی نشده و خلاف صلاح می گفتند و بر یکی از ان خواهرش سلطنت برای خودی نمود و خصوصاً شهنشاه و عباس که در اخیر
سلطنت پدید برزگوار خود و صوبه پشاور شده بالای بنگله جیل ستوان که سلطان بود و شهنشاه کوشش و مجرای مردم می گرفت بسیار بواسطه
سلطنت را در داغ جا داده بود و بخود رجوع این امر جلیل می خواست و بر یک از امرار با انواع تواضع و عنایت متوقع و امیدوار
می گردانید چون سوادان دیدند که شهنشاه با هم در امر سلطنت نزاع میدارند بر جاسته که بشکایت رفته شهنشاه و زان شاه نیز به بزرگان
و تشریف برده و بعد از گفتگوی بسیار برای شهنشاهان بر این مت را یافت که شهنشاه و عباس راسه را رای سلطنت سازند

در محل کوشش شهباده عباس بنفتمند تا او را زین مژده آگاهی بخشند ای عظام رفیق شهزاد باز او پیش شهزاده عباس بنفتمند انگاشته فوراً
 بهادران جوان رسته شیر را بدروازه شهزاده عباس فرستاده و سرای او را محکم بستند و بنید دست معقول گرد آن مکان نمودند
 و خود به سر داران والا شکوه و افش تپرده بجهت بر زبان شاه حاضر گردیده و آن جناب را ببردن آورده تبارخ هشتاد و شش ساله
 جری یوم و شش بنده باعت عطار و بر سر سلطنت در انبیا نشانیدند و هر یکی اندر نیاز لائق رتبه و فراخور مرتبه خود گذاریدند اعطای خلایع
 فاخره و سرفراز گردید و وجوه در اجماع و نایب دین سکه سکوک شد **ع** طراز یافت حکم خدای هر دو جهان بدو ارج سکه دولت بنام شاهان
 و عبارت گمین آن پادشاه این بود **ع** طراز یافت خوشترین نیروان پنجگین حکم جهان را بنام شاهانمان بنو بعد از طینان از هر
 سلطنت که نسبت به امور مقدم و اجماع بود چنانچه شریف تیمور شاه را بتوقیر تمام تجنیز و تکفین نموده و زمینگی که قریب شهر کامل است مدفون ساختند
 الحال مقبره ارفع بنا شده است و شهزادگان سه روز در مکان شهزاده عباس بر سر رخاش خلافت بوده تن باطاعت باد شاه حال نمیداد و آخر کار
 چون درین سبب و راز طعام و آب عاجز آمدند تا به طبیعت شهر باد شاه زنان عراضی شده سس فیض ملازمت گردیدند حکم شد که او شان
 را درون کار کامل و قلعه که بر قد کوه واقع است محافظت کنند و شهزاده شجاع الملک که هنوز نابالغ و برادر حقیقی مبدول است بکار
 باشد و خیمه و قریب خیمه و سر بریده و خاقانی نصب کرده باشند و الحویر شاه بنظم و نسق امور دلی و ملکی مشغول شدند و از زنان حرمیان شایسته
 و سه سل بود و هر یکی از امرای خود را بختاب خدمت بدین طریق سرفراز فرمودند رحمت المدخان صدوزنی کاران خیل را که مرد و نامحبت به سر بود
 بختاب بمحمد الدوله و دادار خان بهادر سرفراز ساخته و از الهام سلطنت و شیرتیر ملک فرمودند این رحمت المدخان بسبب ناموفقیت از قاضی
 فیض السعد و محمد تیمور شاه از بیایه اقتدار قاده بود و حافظ تیمور خان بای زنی پسر شاه و انجان نری که بعد از کشته شدن پدر خود و کشته نشسته بوضع
 غوا و اوقات بسیر و بختاب شرف انور افتخار الدوله و مخاطب شده با علی مرتضی زارت رسد و این الملک است و قدیم دیوان اعلی داشتند
 بعد از شش خسری ممتاز فرموده صید و ادو سلک پرده نشینان حرم منسلک گردانیدند و قاضی فیض را از نظر عنایت انداخته جس فرمودند
 و اسباب او را در کار بادشاهی ضبط شد تا البته اجرای حال تابه و رفته کامل مقید بود معلوم شد که کدام کدورت و در دل شاه زنان از طرف
 قاضی نشست و بعد از نظم و نسق امور سلطنت بشهباده جایون رقم قضا توام بدیمضون اجزایان که خود او را نظم و نسق قضا را مشغول اند
 و بافضل الهی تحت سلطنت و تاج شاهی بوجود مبارک مبدولت رفت یافته و جمیع برادران و سرداران سر بر خط روان نموده مستعد نگینی اطاعت
 اند لازم که آن برادر نیز بر مرضی الهی راضی گردیده بطوع و رغبت اطاعت نماید او در جواب نوشت که تیمور شاه بابا صید باری و سعیدی قضا
 که ملک موروثی و محل آغاز حکومت سلطنت خاندان عالی شان است بعهده من مقرر فرموده بود و علاوه در سن و سال از همه
 برادران بهجتا میا زاد من در هیچ ثانی من بر سر سلطنت بذات من وقتی بپیر و شاه زنان از استماع ناخرمانی برادر کلان عمرم قند با مصمم
 نمودم و مع لشکر جزا روانه شد و از آن طرف جایون تیر بلوچ کثیر کوچ نمود و تا اینکه در منزل بلغ برسد که دو کوه این طرف قلعات است ملا
 عسکری رویداد از طرف جایون بهر بلوچان میرا خود برادر زاده سردار و طغان اسحاق نئی و از طرف شاه زنان مسعود و یارنده خان بهادر
 نموده شدند چون برادر برای جنگ مقابل یکدیگر کشیدند و برادر بر اول جایون شاه اطاعت شاه زنان قبول نموده در لشکر کشایی داخل
 شد جایون بدین یافت این حال مهملان شده راه فرار پیش گرفت و بسیاری از سرداران و لشکر بجوف اینکه برادر کسی این طرف و بد کسی آن طرف
 ترک رفاقت اندوده داخل اردوی شاهی گردیدند و هر یک بملازمت پادشاه مشرف گشتند و فرخو رو صد مرتبه عالی رسیدند
 و این جایون تابه و بختل و اسباب او را غارت کرده آورده بودند بنظر شاه و آورده داخل کار خانجات شاهی کردند و از
 سر انجان بخیر و بدار خان خسر جایون شاه در حضور او دیگر نموده جایون نمایار شده راه کوهستان بلوچستان و پیش رفتند

گرفته در محل نصیرخان که سردار نامدار و دلیر گزافان و شاهان شام را برانید بود و آمده پناه گرفت در شاهان نصیرت اقبال در شهر قندهار و در
اجلال فرموده باغبان و سرکشان را تخلص نموده بعد از آنکه سیاست و تادیب نمود و فرزندان را چند خود قهر را که نصیر بن بود بنیاد و بعد
وقتی بازگشته عبدالمدخان نورزی را مفتاح و نائب کل اموشه داده ساختند و دیگر بسیار سرداران حایل القدر را در کرب سعادت شهزاده
نموده خود را محبت کامل فرمود

در بیان فرستادن شرفانوزا شیر محمد خان به سمت بلوچستان به ابی قبیله ایون

چون بیست و شش سال رسید که ایون شاه به سمت بلوچستان رفت پیش نصیرخان بلوچ پناه برده است غم آن شد که خود توجه القصد شود و این
اشاره ضد داشت نصیرخان متضمن عجز و انکسار رسید و منوش اینکه خانوار از فرمان حضور بیرون نیست و رنج و لشکر داده بلوچان را بخوابی
مصاحبان بد کردار سر از اطاعت بندگان می برد این ملک گردیده بهر بیخانه غلام تشریف آورده اند و فرستادن ایشان را بحضور انانم و
ریاست بعید است غلام عرض میدارد که بعد از این از ایشان اظهار کردانی و بغاوت نمودند و قاتل زندگی این غلام مظهر فساد درین ملک
نموده گردید و پاره آن که بدولت حضور و در بیخانه موجود میا و دارم از ایشان در بیخ نمودیم که در ملک ایشان را به است آورد و به حضور دانه نمودیم
احمال ایشان از جان نماند که به موجب فراری غلام است پادشاه مظهر خردست و قدامت نصیرخان فرموده این مهم را محمل گذارند و چون
لایات پادشاهی از قندهار به سمت خراسان بهایی دریافت حال سلطان محمود که ایشان نیز بزرگان پادشاهان از ایون خبر و متوجه شد و ملک
شاهی منور و کرده از قندهار منزل است که عزالقصد سلطان محمود متضمن بر بقیاد و سر و بر دایمی سید مرقوم بود که من مطیع حضرت پادشاه
و بجای شاه با محبت مکان میدانم امیدوارم که بدستور زبان حضرت شاه بابا مغفور ملک خراسان شهر برات من ظهور یمن باشد سر و بر حکام
تجاوز بخواسم که در امری دولت و خواهران سلطنت نیز معر چند است که اگر کسی از شهر دایمی را در برات بخور و خواهد شد بهتر است که سلطان محمود
گردن با طاعت حضرت نهاده در آن ملک است و قدیم قائم باشند ازین فهایش پادشاه برات و ملک خراسان السلطان محمود غایت فرمود و مهم
خراسان را معطل گذارند رقم اطمینان برای بباد و موصوف خود بصوب برات فرستاد و خود و غلام تسخیر ملک هندوستان داخل کامل شد و از زبان
خبر رسید که نصیرخان بلوچ جهان فانی را بدرد و نمودن چون پسرش محمد خان صغیر بن است برادر و زاده نصیرخان که جوان است ملک یاسک و بهر
که پسر نصیرخان را از اینجا اخراج نماید و شهزاده ایون را اغوا نماید که حضرت شاه پادشاه به سید مرقوم فراری را فراموش نموده غم قندهار نایب از شاه
باستماع این خبر حافظ شیر محمد خان مختار الدوله وزیر خود را با فوج سنگین میفرستاد و او را که از اسادات شوراک و پیشین بود از طرف معتدله و ملوک ملک
نور محمد خان با ترخصت فرموده و میفرستاد که که شهزاده ایون را بهر نوع که باشد از ملک بلوچستان مطلق ساخته میارند و خود بدولت اعقبند و هندوستان داخل
پشاور شد و القصد مختار الدوله و سید موصوفین را بخورد و رسید شهزاده ایون شاه را با اطمینان و تشفی تمام از طرف حضور عالم مقام همراه گرفته روانه شد
و دشمنی راه سید که پادشاه سازش نموده گفت که از فضل خدا تیر جانی بنمود تا ج خلایق زیب و تارک عالی تحت سلطنت زیبای میا که خواهم آورد و بشرطیکه
منصب در ت من و عهد فرمایند چنانچه بیکدیگر چون عهد و پیمان موقوف شد و با هم موافقت شد و شیر محمد خان میارند و در بالای نگار بود و دخل از اندیشه
که اگر شهزاده ایون سید را بکشم بعد از ایمان دین و خلایق آتین است ملک بحرانی و قتل شهزاده و پسران خاندان من نیست هیچ ضد شدنی بحضور پادشاه فرستاد
که سید شاه و شهزاده با اطمینان و سنگینی آید و غلام افغان شود و متعین خدمت بندگان گردد که اگر از دایمی خلیفه شیر محمد خان از حاضر حضور کرد و خود از اسادات

در بیان سیدن ایون شاه در قندهار جنگیدن با شهزاده قیصر

چون مختار الدوله حافظ شیرمحمد خان بمحض رسید سید خدا و او فرصت را نصیبت دانستند و شهزاده هاجیون را بر تخت نشاندند و افواج را برگزیدند
و پیش فراوان آوردند و آلوده قمار نمودند و خواست که اول شهر را در تخت و قصر خود درآورد و بعد از آن بدگر بلاد مستوحش شود و چون بدین قصد
قدار رسیدند سرداران بهر اسی شهزاده قیصر جمع شدند و شهزاده موصوف را که در آن زمان بسین هفت سالگی بود بر اسب سوار کرده باراده مقابل
بمیدان آمدند و چون افواج طرفین مقابل شدند سرداران رکاب شهزاده قیصر فرج خود را بسبب غول ترتیب دادند و یار محمد خان صدوقی را با بقیه
برای محافظت و احتیاط شهزاده بلند اقبال نیکوگر و دسوار اوی او گذاشتند و چون از طرفین نازده قتال اشتغال یافت و دلاوران قشون با دست
جرات و دلیری نمودند و فرج هاجیون را از پیش برداشته بر میت و او را چنانچه تمامی انتظام قول او بر هم خورده و لشکرش راه فرار گشود و دلاوران
غشایی تمام نموده قتل و غارت شروع کردند و هاجیون شاه که مع چند سوار از فرج خود جدا شده است قتل شهزاده استاده بود احوال بهر
دلی سر دسانی لشکر خود ملاحظه نموده و بختناک مع چند سوار ششم نیزان قریب شهزاده قیصر آمد چون در آنجا رسید و دید که شهزاده هاجیون را
بجنگ کردن و زخمی زدن برود و آئین خود مناسبت دانستند راه فرار پیش گرفته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند و دلاوران کید و در خیمه شیراز
دست هاجیون بر کله شهزاده قیصر رسیده پوست مال فرو داده و انگشتان دست او را زخمی کردند آن طفل خردسال با این احوال خون جاری
ایستاده قیصری بر اسب استاده بود که شهزاده احمد فرزند هاجیون شاه با چشم پر آب بپا گفت که این طفل مجروح برادر زاده حضرت پدر من است
و برادر زاده بجای فرزند میشود و زخمی نموده و اسب سوار بود و هاجیون گفت من و جالت غضب شمشیری زدم سهواً شاید بچه این فرزند رسیده
این بگفت و از اسب فرو آمده و با سفت تمام آن شهزاده و الا جابه را دو خوش شفت گرفته و حسب سراج را طلبیده و بروی خود و بگذاشت
جرات آن قره العین خلاف حکم نمود و در زخمی نشسته نان و کباب با اتفاق آن سعادتمند تناول کرد و قصه چون خبر
دستگیر شدن شهزاده قیصر بدست هاجیون بر بهادران قشون شاهی که تعاقب بهر پیمان داشتند رسید حیران و سراسیمه
شدند و بدین گفتند که ما جنگ را فتح نموده کل افواج هاجیون را بر میت و او را چنانچه تمامی انتظام قول او بر هم خورده و لشکرش راه فرار گشود و دلاوران
سبع پادشاه رسید عبد الله خان نور زنی یکی خان شیبی باشی و کدو خان ابارک زنی و فتح خان سپه پاینده خان بزرگ
زکوز از انجا بالا بالا روانه و پادشاه و محضر نرمان شاه حاضر شدند و باقی سرداران و فرج متعینه قندار با هاجیون شاه در ساختند
و هاجیون در قندار داخل شد و سکه خطبه بنام خود رواج داد و درین زمان احمد خان نور زنی که بلا مرت شاه زمان سمیت پشاور
روان شده بود در میان هرات و قندار و راجه دستگیر شدن شهزاده قیصر و بر میت عبد الله خان برادر خود و تاه شدن فرج شاهی
و تسلط هاجیون شاه در قندار ایشانند با خود گفت این هاجیون که با شد که در ملک شاهی فساد و فتنه را اندازد من اول
در بر او نموده بعد از آن بمحضور پادشاه خواهم رفت بلکه او را دستگیر کرده بمحضور پادشاه خود خواهم برد این اراده مستعد سمیت قندار
را و در زرم نمود و هاجیون شاه نیز مع فرج خود از قندار بارانده مستعد بر خاش کرد و در خان مقدم الذکر تدبیری بفرمود و اندیشه لشکر
هاجیون را بر پشت گذاشته بود و وقت شب بر قندار آمد تا اول شهر را تصرف خود داد و بعد باطمینان بکار هاجیون پیران و عبد الله خان
سیریم با خان بزرگ زنی در دوازه قندار را که خود را بجا بود و مقصود کرد و هرگز و انکه در ملک بزور بند و قیام نمود احمد خان بشاره پس
احبت کرد و هاجیون شاه از استیلا و غیره از مکانی که لشکرگاه او بود بطرف قندار روانه شدند و مقام کورکان هر دو لشکر مقابل شدند و جنگ
نظار کردند تا آنکه نوبت شمشیر رسید خدا و او را خدا و او را طرف هاجیون شاه زخمی شدند و یوسف خان هاجیون پادشاهی از طرف احمد خان خنجر شد
بنا کرد که هاجیون شاه را خواست که او را ز دست خود بکشند و از آن برای دشمنان نمود و از جانش امان نمایند و احمد خان نیز شمشیر خود را بر سر هاجیون
بنا کرد و فرج هاجیون شاه را خواست که او را ز دست خود بکشند و از آن برای دشمنان نمود و از جانش امان نمایند و احمد خان نیز شمشیر خود را بر سر هاجیون

چون اخبار بهریت افواج شاهی اوصاف مایه یون زخمی شدن شهنشاده قعیق گرفتار شدن در ارجحان لغزنی بسج شاکان سپید خود با ملوای جبراز
پشتا و سبست قندار نهضت فرمود و کابل رسیده نزد اهل صلح نمود و از اخبار وانه شده و تقریب قندار پانید خان با یک زنی را بهر اولی معین ساخت
شهنشاده یون با یون به استماع ایخبر چار و ناچار سع فوج چهل کرده نزد بار رانده مقابل شد و احمد خان لغزنی را که هنوز در خرم جرات می انداخت و خایه بود
پیش جنگی مقابل برادر پا د شاهی فرستاد و مردمان عثمادی را همراه خود گرفته محبت فوج با ستاد مردم غیر اعتبار را همراه احمد خان نگه داری و فرستاد و وقت شب
با مردمان معتقد علین جنگ سمت هرات فرار نمود و مخفی مقام فراهم که میان قندار و هرات است رسید و سر احمد خان کبیر را و قهر امپراطور او شده پیش جنگ
و برادر گشته بود و خدا را پانیده خان برادر او را پیشانی عقیقه فیض ظاهر است و الا گردید چون خبر گرفتند که یون بقندار رسیده و بجهت پانیده خان مذکور که عورتی صمد
و عاقله مردانه سیرت بود و کار دافغانی بر کمر بسته و برقع بر روی افکنده را بسپ سوار شدند و شهنشاده قعیق را و قندار و یون را با خود جبار باش و دیویدی نشانید
سنادی کانی که دو روز حضرت شاه زمان است و درین مرج مرج مرقعی خان که با سوار پانیده خان رفته و دامادی داشت دست تقابل و رازدار و زار کرد و
و تاراج نمودن میخواست زوجه سردار و صوت نیز جبار آمده و کار دافغانی و از آنکه کشیده او را و مرج و ساخت عبد الستار شاه آنا شاری که در پیش صادق بود
زوجه سسلو گفت که این جوان خوش من عزیز تو بود و او را و مرج و ساخته دستگیر کرده اگر پادشاه خواهد شنید این بیچاره را از خان خود بکشت بهتر است که او
خلعت داده خست کنی چون زن عقل کم عقل کامل داشت بموجب فرموده درویش محل آور و صبح آن خود بدولت با فتح و نصرت مع تمام اردو
داخل شهر قندار شدند و میر و فوج خان و سپاه پانیده خان را بطریق چپاوی محبت یون خست فرمود و هر دو سردار تا مقام کریش رسیده معلوم کردند که
بطریق کوستان او را رشید برگزیده است و خود آنها چار بحضور مراجعت کردند و شاه زمان بسططان محمود و در هرات نوشت اگر یون بهرست آید او را بکشد
کرده و بحضور بدولت ارسال و سلطان محمود و جواب آنی ضد داشت نوشت که اگر چه حضرت بجای شاه و بهر حضور یون شاهان نیز برادر گلان بن
و آنحضرت است امیدوارم که از تلاش نمودن و دستگیر کردن او معاف باشم شاه زمان از سر نو نظم و نسق قندار فرموده و شهنشاده قعیق را به دستور
دیوید ساخته خود را و او را به قهر میر بندوستان روانه کابل شد و غمناک و دلخواه خاشیه محمد خان وزیر را با فوج سنگین برای تنبیه و ادب برادر را و بعضی خانیج
از راه منفرد پیرانی محمود خان میر نصیر خان به اسطبل نموده ملک ملک بلوچستان شده بود و علی التواتر با لش او بحضور انور میر میرید مرضی سردار
تا آن بدینا و رانزای کامل داده سپهر نصیر خان را جانشین پدرش نایب مختار الدوله و امیر و حسب الامر اقدس درین ملک رفته کاما می نمایان کرد
و جنگ عظیم از طرفین روی داد و بسیار درانی و بلوچ در آن زمان تیر تیغ آیدار شدند از لامل مختار الدوله منظر و منصور و قلعات که شصت
جانشین بلوچ خان بود داخل شده و نصیر خان را رئیس آنجا کرد و تمام کار گواران و سرکشان بلوچستان را بطریق و منقاد و اساخت
بعضی یون سردار یعنی محمود خان نصیر خان را برای قیام بوسی پادشاه همراه گرفته بحضور رسید و بیاض بعد چندی محمود خان را به بنایان خلعت لفر از فرموده
طرف بلوچستان خیرست فرمود و جانیخ خان که در خوشی عمر می و دخل شهر قلعات کرد و دید و اسل کهنه را و جمود و نیزه و کمری یون محمود خان را و کابل و طایف یون
تا حاکم او را و در شهر قلعات استقامت میداد و در آخر یون این که گفته است نصیر خان می کار او را و یون محمود خان مذکور حاکم آنجا است و سر بلوچستان را

از حد رسیده بود که تا به نیر که دوه خطی مستطوع عرض آن بر لای محبط پیوسته است تا صد که در یکستان کوستان درین ملک واقع و مردم بونچ بسیار
 و کاه و شجاع گرد عرش و جابل هم از حد ایشان بهادری این قوم اقرار دارند و در عهد این شاه در این سوار این قوم که نصیر خان نام داشت
 بسطنت در ایند رجوع نموده همیشه اسب پنج شش هزار سوار بر وقت جنگ در مهم کاب شای حاضر شد احوال بسیار نیز بهین و تیره بر جاده
 افتاد استوار دست گرفتگان شاه زمان است سه موازن با دشمنی تجا و یکد و در کل بوجستان و الوقت خطبه در سک با دشمنان را بخت بود

در بیان غریت شاه زمان بطرف هندوستان و انجام یافتن کارهای او و فرستادن پانچ

شاه زمان بقصد تسخیر هندوستان تنبیه و تادیب سکمان نگردن ایشان آنجام بخشون آراسته و عساکر پیوسته و سال مکرار و دو صد و ده مجبوری
 از کابل کوچ فرموده و بر لب دریای سند زول اجلال نمودند و از قلعه انگ بر کل شتیام عبور کرده حسن ابدال و فواری و ریاس را منرب
 خیام گردانیده چند روز برای نفس طبع لشکار پرداختند و احمد خان شاینگی باشی بزرگ زنی تراص بهادریان محمد زنی و دیگر
 سواران را با هفت هزار سوار برای تسخیر فواری و ریاس دریای جلم و چناب بخصت کردند و درین اثنا ناگاه بکلم قضاوت در
 هالیون شاه از افواج شای غریت خورده و زیر پایم ناساعه چشیده بلکه ریگستان در فواری قصبه لیه که از ملتان بقاصه است
 و سیج کرده جانب دیره اسماعیل خان و ابین دریای سند و جلم واقع است رسید و الوقت قریب صد سوار که همه سوار
 و سوار زاده بودند و سلطان احمد امی نسر زنده و جوان خوش شکل در کمال رعنائی و زیبائی بود همراه داشت کومند که زیر درختی
 باین اراده خود را بلباس سپانی پنهان کردن فرمود آمد که هر نوع که ممکن باشد بکشیر رسیده و آن ملک را متصرف خود را در آورده بنامی
 فساد را با پادشاه محکم سازد و چون سابق این احکام با پادشاهی بکلام در و ساسی ممالک محروسه اجرا یافته بود که هالیون را بجهت فوج
 که بدست آید و سنگ نموده بحضور بفرستند محمد خان صد و زنی که جوان و جیه و دلاور و حاکم لیه مذکور بود خبر یافت که هالیون شاه مع این قدر
 سوار و فلان جا زیر درختی فرود آمده است بجز استل ع این سخن مع بالصد و اسلح در آنجا رسیده اول اظهار نمود که از اینجا در شهر رفته
 نزول فرمائید تا من شتر افراط بجای آرم شهر داده هالیون این طرز کلام و هجوم مردم و دانت که کار نوع دیگر شد چون همه اسپان همراهمی او
 زیرین همراهمانش مسلح بودند جنگ برخاست و خوب جنگ شد همه اسپان هالیون بسیار کشته و خسته شدند و شهزاده احمد پسرش برخم
 گولی تفنگ مجروح گشته از اسب برز افتاد و همان ساعت جان داد و هالیون شاه که بر فرزند کور عاشق بود خوشتر از اسب برز افتاد
 بر لاش او بفتلاد و نفرهای جانگناه شروع کرد و محمد خان و جوان مردان نزدیک هالیون رسانیده در بغل گرفت و از آنجا به نیت فطانتش
 دستگیر کرده و قصبه لیه آورد و حقیقت حال را معروض حضور انور گردانید حسن خان قریبانش پیش خدمت که سر دفتر خدشکاران پادشاهی است
 از حضور بخصت شد و نامو گشت که پشیمان هالیون از حدقه بر آورده و در بالکی نشانیده روانه کابل ساز و وقت بر لباس مذکور
 و لیه رسیده هر دو چشم جهان بین هالیون را از حدقه بر آورده و در بالکی نشانیده بحضور پادشاه برود حکم شد که او را
 بهین حالت در کابل برده جائیکه دیگر شهزادگان قید اند مقید و از در روزی که خبر دستگیر شدن هالیون و کشته شدن شهزاده
 احمد و مقام ریاس با حسن ابدال بعرض زمان شاه رسید طرف تماش بود که از کمیط امرای عظام نوید بخت و از کمیطر صلاهی
 قهرت بسج شاه میرسانند و چون از امر الف و دلتخو امان که در قندلار و صلت بودند دریافت شد سلطان محمود و همراهات
 کشته نموده اراده نماد و در شاه زمان مجروح است و این خبر هم پنجاب تنبیه سکمان و گردنشان هندوستان و اسطفا گشته
 از حسن ابدال با همت بخت خراسان نمود تا آتش نزاع سلطان محمود را بترک تیغ آبدار بطنی ساند و فرشت اند و فوجی که برای

تسخیر و آید دریای حبل و جناب این شده بود و آید آن چنین است که احمد خان بابرک بی شاهنگی باشی از حضور خشنود و عود و
 حمل کرده با سکهان مقابل کرد و چند بر سکهان گریختند و بالاخر جمع کثیر نموده قریب گجرات میان دو دولت جنگی عظیم کردند و سرانجام احمد خان بابرک
 در آن بزم کارهای نالین کرد لیکن چون دید که از آن اتفاق سرداران بیدار گشتند و کارهای دیگر خوابیدند و کامیاب فیروزی نخواهند بود
 انجا جنگ کنند با مستیاط کام معینه و حساب اخل اردوی شاهی شد و از باعث شد و سلطان محمود بابر این هم حیدی محل ماند خود
 پادشاه داخل کابل گردید و درین عرض مدت آتشی نامی شش ماه عالم عالی گوهر پادشاه هندوستان مصحوب بر اخلام محمد خان بجزو زبان شاه
 پادشاه لانی سید جواب آن نیز از تحریف بجزمت پادشاه مدح و جبارت هر دو نامی بسیار بخت و درین اوقات نشد حاصل مضمون لکڑول
 طلبان شاه قرانی بود و نامزدانشان بظاہر متضمن جزو رسیدن سیم گم کار بر لوبه بود و حقیقت بالغ عزم طرف هندوستان بنا بود و قوه انگریزی سلطان محمود

در بیان توجیه زمان شاه بزم سلطان محمود بطرف از السلطنت هرات

چون خبر بشنود و فساد سلطان محمود بزم شاه مقین سویت از کابل نهضت فرموده اخل اشرف البلاد قندهار گردید و بقیه بجزو و در جمیع و در اوقات
 و هشتم در اینجا قیام فرمود و بعد از آن با افواج بسیار و سرداران بکلیان شاز و اندک هرات شده مقام سیون را مسخر و خیار گردانید سلطان
 محمود نیز از در می رسیدند که اگر کسی بجانب قندهار است عبور نمود محمد عظیم خان سپهرین از خان الکوزی را پیش جنگی معین نمود و از طرف
 شاه زمان سردار مرعلیخان سپهر خور برادر زاده سردار محمد خان قرانی بهر اونی قرار یافت عسکرین هر دو در اهل و رسیدن خاکریز مقابل شد اهل جنگ
 توپ تفنگ بسیار آمد و در جنگگاه کارزار اگر ماند آخر کار دم فوج سلطان محمود یورش نموده بدلاوری تمام داخل توپخانه گردید و جمیع توپها را بشرف
 خود دارد و هر اهل پادشاهی بهریت خود و هر چه درین شناخود بدولت نیز قریب فوج هر اهل سید احوال است و شاه نموده و تاج شاهی اگر در دست
 بجوهر و زواهر متبکما جیهه و جیهه از فرزند و سبزه و الماس گران بهار و لعل و خشناف و یاقوت قرانی بود و فرق فرود آورد و کلاه ساد بر سر نهاد و با حضور
 و شش از درگاه قادر توانا مسالمت و فیروزی خواستند و با خواهان حضور در دل خود تصور کردند که خود بدولت را شاید آراوه فراد و خاطر قرار
 باویت احوض نمودند که قربات بشوم این چاراده است که خاطر مبارک و آرد و اندر فرمودند که انبوت نوبت سپهری است بنا بر مصلحت وقت کلاه سیاه
 بر سر گذارند و فوج عظیم را از شش و شش و دیان بدلیجی ستد کار را باشد و خود بنفس نصیحت مکان از ده کرده ستد لعل شدند چون مرکز بزم گشت
 مخالفان از هر طرف هجوم آورده چشون یا دشتی را منهدم ساختند آن وقت بزم زبان گشت که کسی هست نواب خان اشیک اقا سی کونش فرمود عرض کرد
 قربات بشوم غلام حاضر است و سوامی و توکل خان کشتن سروران قلان شسته غلامان که در زمان حضرت تیمور شاه جنت مکان بدولت ایمان
 فارگشته مسلمان شدند و بدین عرض کرد که غلامان نیز حاضریم هر چه فرمان شود بجا آید و توکل خان کورین هم گذارش کرد که تاج شاهی از تارک مبارک
 فرود آوردن موجب شک خاطر غلامانست فرمود که توکل خان الحال زمان سپاهگری است کلاه سیاه از کلاه شاهانه و نوبت اولی است بعد فتح و فتح
 هرگاه بخت سلطنت خلوس خواهم کرد مندر خودی را بر فرق خواهم گذاشت اقصه نواب خان اشیک اقا سی را رخصت فرمودند و خاطر بیخود ظاهر
 و ارادت را ادا سازد و ارشاد کردند که برود و تاج سپهری هم توکل بخدا نموده کارهای نمایان بطور آرا سردار که در کشتن خان و غیره و آداب بجا آورده
 برای جنگ کردن محض شد و غرض که هر دو سردار اندر رفته جنگهای مردانه و کارهای رستمه نمودند و انیک محمد عظیم خان هر اهل سلطان محمود
 بهریت خود و چنان مضطر گشت که تا لوگر خیق بسبب هرات و خود ندیده راه فراموش کرد و بطرف قندهار برگشت و در قندهار که چنگیز و از قندهار
 از ابدار و نجانبه عبد الحمید رویش بنیان شد و موصوف تشیر بر نه در دستش داده و کفن بر گلوش انداخته روانه بجزو زبان شاه نمود و ملا جان محمد
 ابریم بر شمع شفاعت همراه کرد چون بجزو پادشاه رسید عرض کرد که غلام گنگار را محترم حاضر شده امیدوار است که از زبان دیگاه باین

شستیل که درین کهن چهره زین پادشاه فرمودن هیچ بدی رحمن تو فرموده بودم بلکه بعضای خلعت ثاوه و پیش شیراز و ان شال مرتبتر از فرودم
محمد بنیخان عرض نمود زنده گان ضعا و از خداوندان عطایا و شاه نظر بر شفاعت در پیش عجز و است امید زکفر فرموده از سر جراتم او گذشت و ظلم حقو
بر بزرگ اعمال و کشید و مجبور نمود و موافق گرفته جان بخشی نمود سلطان محمد شکست بخورد و در پس افتاد و سجد خان سربار که مثل را با اقتدار و وجود گفت که الحال
چه تدبیر باید کرد و عرض نمود خاطر معجزانه جان و قلب منست سرسوی تا آخر نخواهد رسید بعد سلطان محمد را خبر گرفته روانه برات شدند و دیگر سربازان اسان
و غیره که پنهانی با امرای پادشاهی سازش نمود وقت در شدند و رسیدان اسان و اندک زین شال و نقوش ششیدی یکی از سرداران خراسان که احضار سازش واقع بود
آنرا گفت که شما را بدینجا استاده هستید سلطان محمد بطرف برات رفت شما هم بدینجا آمدید و آنجا برات پادشاه افضل خواست و ازین مناسبت من را محبت
جنگ کنان بجای خود به سلامت بهم رسانید سرداران گفتند تو از نظر طریق امور شالان اقامت نیستی خاصش همراه ما است و باش مقارن خیال این ملک
نورچکان با جمع خود و موجب حکم پادشاه است سرداران مقدمه اندک روانه شد و قریب آنها رسید شال اگر دانید ما و شال معلوم کنند که برای جنگ بدست
و چون قریب تر رسید از سلام علیک هر یکی را جدا جدا آغوش گرفته و معاف نمود گفت باید تا سر شما را بحضور پادشاه برده بسجارت کوشش مشرق کنیم
این گفت زان خان را دیگر سرداران اسان پیشگاه پادشاه برده و حضور پادشاه رسانید سرداران و ستای خود را بسینه مشرف کوشش مستعد کردند
و عینا بقا قسم نمود و عرض کردند که ما دم حیات غیر از خیر خواهی حضور پر نور قبا عالم دیگر از اضا و نخواهیم بعد از ان الفتوس ششیدی قسم نمود و بعد از ان
حضور پادشاه عرض کرد که من است که بهر سرداران من کرد و من در غلغله شستم و اینها و غلغله اند و این شما سرداران که عرض کرد که قبا عالم آنچه
توان عهد خصم را بطاعتی نموده ایم جان سخن است این برادر است خدان عهده دایم امری دیگر خواهد بود و هر کس پادشاه من جان بخشی و عفو جرات نامی رؤسای
خراسان غیره نموده و خصمها و کاهای غلاف طلبا با آنها بخشیده فرمود که الحال شما بلاد و اطلان خود با صحت شود چه اگر اهل و عیال شما و خرابی و خطر خواهد بود
و بوقت طلب بحضور حاضر شوید تمام جوار عاق ملک نراسان از پادشاه نصرت شده و لطیفان تمام روانه اطلان و امکنه نمود و اگر دید اول بخت شکست
را نفع زیارت حضرت خواجگان حیات قدر انهر سریم جمعین نموده و کیش در اینجا مقام کرده و گیل طعم ساز و خواجهان ساخته هر یک بجایهای خود روانه شدند
و دایان شکست و در حیرت بود و بصلح لیدر شخصی را مع العن حضور سلطان محمد فرستاده و سرخ داشتند که باین سیل خود را از اردوی پادشاهی رانند و اینجا
رسد ایم اگر حکم شود بحضور حاضر شویم و الا در مکان خود با چشم سلطان محمد گفته فرستاد که در جنگ فتح نمودن شکست خوردن کاسر بیان است بی وسوس
و اندیشه حضور حاضر شوید باطل غنیمی سرداران کور از خانه های خود فرستادند و ملذرت سلطان محمد فائز گردیدند و بقیه قسم طلب کردند که ما از ترس جان و حفظ خانان
خود با پادشاه عهد پیمان نموده قسمهای شد بخورده ایم و مین و سیاه و غضب شاهی بجات یافته بحضور رسیده ایم و دست تو قدیم و جان فشانای و خیر خواهی حضور
حاضریم و باز تجدید قسمهایا که در گذشت و خان ششیدی و اینجا هم قسم نمود و در سلطان محمود و والده اجد و در اوج غضب داشت متضمن بر معذتای ایو کاش
استدعای عفو و نصیرت بحضور زمان تناه با پادشاه روانه نمود چون آن در نشین حجاب عصمت داخل قندار شد بعد ادا ی نیاید و ظهار حقوق با درسی عرض داشت
فرمود خود را بخوبی گردانید تا بهان نظر بر حقوق و تکلیف آمدن آن محمد و ظلم عفو بر جراتم برادر عالیقدر خود کشید و آن جنگ گرسین طلبا بخت و خسر سلطان محمد را
مری فرزند پادشاه و صبری ضمیمه پادشاه را برای لیس سلطان محمد استدعا نمود و پادشاه این هر دو درخواست نموده خواست که اول فرزند سلطان محمد و دریا
برای کتلتی بسایده الدة سلطان محمد را این معنی را قبول نموده مع قسم اطمینان برای فرزند خود بهرات مراجعت فرمود و حسب الامر پادشاه زان خان مذکور
نیز همراه والده سلطان محمد از قندهار بطرف برات روانه شد و چون پادشاه را تحقیق معلوم شده که بغاوت و کشتی سلطان محمد بسبب استظهار ادا
محمد خان قاجار و الی امیران بود و لهذا عزم برای تنبیه و تادیب او فرمود و درین اثنا و فتنه آبیچ الی ایران مذکور مع عضد داشت متضمن بر اطمینان
و قیدت و انواع تحف و هدایای ایران و سپان با ساز و سالن با ردی معلی داخل متعه باریاب کوشش گردید و قبل از داخل شدن او در پادشاه
حکم تمامی اوج نموده بود که با صلاح و آلات جنگ تیار شده بوقت لاریت مسفر حاضر شد تا او شکست نهاد و دران لشکر شناسایی با چشم عبرت ملاحظه

به حال بادشاه وقت مراجعت ایلچی مذکور که در وطن بارگ نئی را که مرد دانا خا پست و صادق القول بود مع قوم طایمان و مخالف خلعت همراه ایلچی از نو در پیش محمد خان قاجار و از فرمودند آن سب سواری خاص مع خلعت یکدخان عنایت ساخته و خلوت ارشاد کردند که احوال شکر پادشاه ایران را خوب سنجیدند از کم کیف آن بحضور عرض نمایند و خان یکم از پادشاه شنیده همراه ایلچی بطرف ایران روانه شدند و خود پادشاه در وقت آنوقت کامل شدند و پادشاه سلطان محمود بهرست و زر و بلند خود در بصرای احمد مع عظمت و پسند بسیار فغانید که این بار تر از آنسب مشتون پادشاهی نگذاشته اند خبر داری از این گردان امور که خلاف مرض پادشاه باشد کردی این بار چه زمان که بدست آمده است از دست ندی سلطان محمود و پیمان بسیار میان آورد که بعد از این انجمن حرکات خلاف مرضی باشد از من بطور مخفیانه آید تا اینکه زمان شاه پادشاه از طرف سلطان محمود خاطر جمع فرموده غم تسخیر هندوستان نمود امرای دولت عرض کردند که هندوستان محمود طایفه اطاعت خوب پاسخ دم و ثابت قدم نیست مباد که بعد از آنحضرت رایات عالیات بسبب هندوستان که در دست انحراسان است باز سر فرستند چنانکه فرمودند که والد و امجد و پادشاه است و خاطر مباد که دولت را خوب جمع نموده است آنحال ظهور غایت از وی متصور نیست هرگز خطان مرضی انخواهد کرد و ده طه

در بیان غم نمون زمان شاه تسخیر ملک هندوستان و تنبیه تا وی سلیمان و دیگر گردنشان در غیره

چون نام شاه را از وقت جلوس بر وزنگ جهان بانی داعیه آن بود که ملک پنجاب هندوستان را از حاکم سرکشان متمردان خصوصاً قوم سلیمان پاک و صاحب فایز بنار آن بین اراده از کمال کوچ کرد داخل میشا و شدند از آنجا با ساو و سائل بسیار و مشتون بسیار و دود و صدایه و بحری شمره جای الاخره دیای سند را که بکشتیها عبور نموده از آنجا کوچ کوچ باز را حسن ابدل و سرای کالی و در اول پیروی و تاس گذشتن بر کناه و دریای حاکم نزل و جلالت فرموده دریای مذکور را با یاب عبور نموده از راه کجرات شاه دولت بکنار دریای چناب که اعظم دریای پنجاب است فائز شدند و این دیوار را نیز مشتون شاهی با یاب عبور کردند و از راه کوران و الد و امین با و قریب لاهور گذشتند و در شاه دره که سر کرده از لاهور است سبقت و دریای راوی در میان حاکم نزل و از طرف دولت سلطانی واقع شد چون برین سفر از چین بر آمدن میشا و در تار رسیدن بلا سوختار الد و عاقل شیره محمد خان بهادر شرف الدوز را بطریق مقلد و بهر اولی مامور شده بود و دوازده گروه از راوی مع خیال گاه او پیشتر میشا و سبب از اسوار جزایر زدرانی و غیره همراه او مستعد جافغانستان بودند و حکم اقدس بود که احدی از مال و سبب کشت زار و باغبانی رعایا از نشا و در تار میشا و لاهور مزاحم به تعرض نشود الا که همیشه سوختنی که به کمان باشد که تصرف خود را در چنانچه پیشا و لاهور احدی از لشکر بانی سلطانی بر سبب و زراعت کسی است اندازند و درم سلیمان باطل از سرای کالی و دو آبهای دریای حاکم و در ای که نخیه و در آنجه به سوی امرت سر و میان و آبیه و سبب و لکمی جنگل پناه گرفتند و حمل و انتقال و عیال و اطفال خود را در کوهستان شمالی سمت جنبه و غیره فرستاد و خوف انواع شاهی نوشته و اطراف خزینة القصص چون فتح الد و له بهادر مذکور دریای راوی را بر کشتیها عبور کردند و در قریه فرود آمده داخل شهر مذکور شدند و بوجوب احکام نظام منادی و شهر گردانیده حکم کردند که تمام شهر چنان گشتن پیش از رسیدن مختار الد و له لاهور که حاکم لاهور کلیدهای قلعه را به پادشاه چرخ سلطان پوری که از اولاد شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله شده الغزنیه و از عهد کاشیخ سهروردی و نیز سهروردی در هندارس پیش گرفت و زمان شاه پادشاه غره جب المرجب سلمه حجه داخل قلعه لاهور شدند و در وی شاهی از قریه تا کنا شهر لاهور به لبای راوی و سیاری درون شهر در آنکه خالی و آباد و در آن فرود آمدند حکم شد که هر روز در شب ده یا نوزده وار بطور طلایه از شهر لاهور ده گروه گرد و پیش استاده باشند گویند که روز دوم و سوم از داخل شدن ارض قدسی رسید که مردم سنگی لاهور از قوم هندو و مسلمان دکانها نموده تا مکه و غم و اندوه و مساخته اند و باشتا

مکن و آیه مرقوم و خالی کنانین قلعه بنده و در خان که بر لبه دریای جلجمه قریب یکسار است مع فوج خود مخصوصاً دولت سید از انجا که رود
پادشاهی کوچ در کوچ از راه رهناس و راول پتلی و سراسری کالی و حسن ابدال در یابی سنده را از گذر نامک حرکتیه با عفره
بتاریخ نسبت و هفتم شهر شعبان سنه الیه داخل الاحصا پناش شدند و در انجا چهار مقام فرموده بنزدیم نه زکود داخل کابل گردیدین
انشا خبر رسید که آتش فساد سلطان محمود از استماع توجیه رایات عالیات پادشاهی لطیف تنه را سرگشت چندی پادشاه در کابل نشست
فرمودند باز از عرائض و درخواستان دریافت شد که سلطان محمود او ده جنگ مصمم نموده بترتیب آلات حرب و سامان طعن و ضرب
شغول است و برین شهر بهت خیمگاه خود و از زمان شاه از استماع این خبر سرگشتون موجود و از نه شده و در قندهار نزل و اهل
فرمود و در آن نخل جمعی از افغانان عطا محمد خان مخاطب بخاطر خان مغوی را بضرط گلوته گفتند که قتل رسانیدند و مقتول شدند و چون
امیر پادشاهی که محمد خان خان مغنی گفته فرستاده بود و دلگام افغانی و در مکانی که عطا محمد خان خسته بود بوقت شب رفته قتلش
پرداخت واقع شد انحضار از کشته شدن ملوک مغنی بود شکستی و میرسی عظیم بر دل سلطان محمود لشکر او بدید آمد و مجبور شدند و عدا
متفرس و کسب انصاف و فرمان برداری و مشورتها از تصورات خود ارسال نمودند خلاصه مطلب و آن بود که مبلغ دو لک و سیه
نقد که بر سال حجت انزاجات او از حضور شاه بابا مغفور معین بودند در زمان سلطنت عالی بمن فرستاده امیدوارم که حساب نه و حجت
فرایند و آینه ماه سال غایت شده باشند پادشاه و جوالش نوشت که مبلغ ایام گذشته فی الحال رسیدن محالست اما آئینده و ان
معمول عود حجت آرا سگاه خواهد رسید سلطان محمود برین امر اصرار نمی نموده است و چنانچه اکثری از مردمان کریمان قشون سگاه
با او متفق شده و جنگ و انزاعها اینمیزند شهر را از استماع حرکات سلطان محمود تنگ آمده فرزند خود سلطان قیصر امیر احمد خان
و میر انور یعنی دار و عهده اصطلح با خیمه سوار دیگر از قندهار به راولی روانه فرمودند تا در مقام فراه که صد و سیست کرده و رسان قندهار
و بهرات واقع است رفته فرو نمایند و از طرف سلطان محمود نیز فوجی به پیش جنگی نام زده شده بمقابل قشون پادشاهی رسید جنگ و راه
از جانبین بطوریکه پادشاه و میر سیح افواج جدا گرد فرزند نزل اهللال فرمود و مگر از صعوبات این سفر چه گفته شود کمیابی غله و کاه
بسیار بود و موشی و مرکب اکثر تلف شدند و مردم لشکر نیز با مرخصی بکلیه بیار گردیدند و بسبب بیافتن موجب تصدیق شایسته

در خیزندانه حمیری بنو فقط پادشاه افضل الهی شامل حال شد و بیان بهت سلطان محمود و کجختن و بسوی گوهستا

چون پادشاه و اصل فراه شد و والده سلطان محمود و حضور پادشاه سیده بخواست که اطفاقی آتش نزاع باب صلح و مدارا نماید اما خبر رسید که سلطان
بابا در حقیقی خود شهزاده فیروز الدین اهل عیال باد و صد و اگر خیمه اداره دشت کربت غربت گوید و یک که مضید الدوله با او در المهادت کور
فیلیج خان قلعه اهرات را بمیر و جبال از طرف پادشاه با خود ساخته بودند پس از زمان قلعه را لغات و زید قلعه را سلطان محمود بنزد و در
پنجاه لشکر و مرز ابراهیم خان مختار سلطان محمود را بفرست قلعه طبعیه مقید ساخت مردم لشکر محمود چون دیدند که قلعه را رست و و
مردم لشکر نیز گرفتار شدند و پادشاه با فوج کثیر و فغانی بکند بوقت شب هر یک راه وطن خانه خود پیش گرفته شهزاده محمود را تنگ داشتند تا چار او
بصورتیکه سابق نگارش یافت نسبت گوهستان و گوهستان فراه فرمود و آن پادشاه و فوج و فروری و شهر و قلعه هرات که از عده ملا و خراسانست داخل شد
و حافظ شریح خان وزیر برای جنگی کردن سلطان محمود را موشد چند منزل التماس نمود چون معلوم شد که او گوهستان ترکستانی و گوهستانی
که گوهستان و دشت مرصحت کرد و بحضور پادشاه سیده پادشاه شهزاده قیصر ابو سعید و مشکلی خان خواججه را بهجت و مقام

[illegible]

از کلب شاهی حاضر میماند و ملک پشاور و هفت کلبه روپیه جاره بود من بعد در سنه ۱۲۰۳ هجری زرداو خان پوپل زنی حاکم آنجا شد و چون در کابل
کابل مخاطب بجان شاهان زردان هجرت یافت شاه حاکم کابل بود و نهایت تقوی و شجاعت و شجاعت و شجاعت را از کابل
موقوف نموده پادشاه از کلبه بیار را ستمی بود و نیکوکاران آن روی دریا فاصله سی کوه سمت پشاور است حاکم آنجا امین الدین بود
محمد خان صدوزنی بود که بسبب گرفتاری کردن تنهاده پاپیون شاه و بجنوب سلطان بخون از ایشان حاضر نمیشد بسیار سردار زادهای قوم کرد
رفیق پاپیون شاه از دست همین محمد امین خان کشته شده اند و از ایشان میخواستند که او را قتل یافته قتل کنند و اندک پادشاه نیز از کلبه کابل
بجنوب خود منع فرموده بود و بعد در صدد برادران قتل در شهر زادهای سلطان حیدر سلطان مقیم بودند و پادشاه تمام قتل را در جاکیر مردم
در آستان معین فرموده بود و در تمام البلاد بلخ که از بلاد ترکستان است نیز داخل ممالک محمد و سبب نام ویران است آبادی کمتر دارد و گرد
و لوح آن محل از دیکان و ترکان بلکه برای خرج حاکم آنجا و برای سپاه متعینه سوای آمدنی مالک از خزانه پادشاهی سهم جزی میرفت
و از شهر بلخ روضه حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه شش هفت کوه فاصله دارد و زیر غریز متولی آن روضه رجوع بنا شده و موقوف
داشت و امداد و اعانت او حاکم بلخ میکرد و در دنیا از کل ترکستان که می آمد میگرفت بسیار خوش خلق و نان و دهان پر بود و گوشت که در جمده
پادشاه موصوف نامی محاصل ممالک محمد و سبب پادشاهی بقدر یک کرد و بود و واجب سالانه امرای پادشاهی نسبت امر هندوستانی بسیار کم
و زنانه هم بسبب جنگ جدال برادران خالی میماند و زنان شاه پادشاه بسیار نصف و علول بود اما چون فوج ولایت از قوم افغان و مغول
و او دیک جابل و شفاک بودند و ضرورت بر ایشان بود و حیدر اسم سنگین سیاستها میکرد و با وجود شکم چاک کردن بی بریدن نایب کردن
دیگر سیاستهای سخت اقوام مذکور از برکات ظلم و تعدی بر خلق خدا باز می آمدند و عمر زمان شاه پادشاه مدتی تا آغاز سال ۱۲۰۳ هجری
تخمیناً سی سال بوده باشد و ریش و سیاه و مو و کوب و دو تا سلسله نیکو چهار فرزند داشت یکی سلطان حیدر و دوم سلطان مقیم و سوم
سلطان ناصر چهارم سلطان منصور و چهارم والده این پادشاه هیچ پدرانش پیش از او نیست و سبب پسرش که از اندکی جامه بکینه فامیده و از ان شایم

در بیان احوال پنجاب و سناری و کابل و قندهار و لغت و توضیح و اوها و آدمی میان آنها

سناری که از پیش از سبب پنجاب هندوستان از قندهار بدین تفصیل است و دیای سنده که در وادی گذر قلعه انگ است که از پیش از
بر فاصله سی و دو کوه واقع و قلعه مذکور در تصرف افغانه جنگ است از زمان سلاطین تیموریان مردم خمس آنجا اند و قلعه مذکور
بر روی دیای سنده امین دوی سمت حسن ابله غایت متانت و هوشمندی بسیار بلند و سنگین واقع شده اند این قلعه تاب ریای جهلم فساد کرده است

بیان دوآب اول پنجاب

بدانست که درین دوآب اول یعنی با مین بریای سنده ملک و ریای جهلم مقام حسن ابل است که از ان راه کشمیر سری کالی فتر و پنجاب
انوقت محل سکنان شروع بود و مقام را اول بنی و قلعه هتاس که از ریای شیره شاه افغان سوار است و سوای این مقامات
نهمه آبادان بیشتر که هستان و جنگ واقع و علاوه قلعه انگ را هم دیگر است که از دینی کیست شده و ریای جهلم میسند و دین
ه در ریای سنده از کله در پنجاب که از پیش از قریب سی و پنج کوه فاصله دارد و عبور میکنند و بعد عبور کردن و قطع نمودن مسافت
ست کرده راه در مقام دینی کیست خازن میشوند و سوار عایای این ملک تمام اهل اسلام اند و بز و جو و کل حاصل ملک را میخورند
که همان چیزی داده است شش نشان محفوظ میباشند و راجه این مقام حمدی نام دارد و از اینجا سبب بسیار خوب صورت و خوش گشت

و شایسته بهم میرسد و مردم قوی چشمه و تنادر و دلاوری باشند و درین حدود تالاب و بزم که مستان و رعایت بلندی و کربو های بشوایند
 ۱۰. اقع شده اند و پند و اورخان که بر لب دریای هلم است قریب آن کنسار است یعنی کوه های بلند از ننگ هستند و رانجا کبریکه
 مکان بلند کوه های مرتفع دست ساخته می نشیند آنرا راجه میگویند و تاج کیکر کشیند همه مار جوع بسلاطین و زانیه سیدارند
 پند و اورخان که قلعه و شهر عظیم دارد و زیر دریای هلم جاری است و هم در کنسار و پند و اورخان عمل سکمان در آنوقت هم بود و در آنوقت
 در سال آخری کنسار است و در وقت زمان شاه تجت سنگ سپهرها سنگه که از عمده سکمان آن بواج بود قلعه و شهر شد و کنسار و کور
 را و لقرن خود داشت و بعد از آن همین رجبت سنگه عمل خود تمام ملک پنجاب و بنگال و کشمیر و غیره نمود و در سده یکم از دود و پند و اورخان
 فوت کرد و در آنوقت قریب پنج شش هزار سپاه در کل این دواته بودند و در شمول جان سپاه مردم مسلمان پنجاب نیز سر رشته
 نوکری داشتند سوم گند دریای سنده قریب کالی باغ و دیوه اسامیل خان است که از انجا عبور کرده بنگالان می روند

در بیان دواته دوم

در میان دریای هلم و دریای پنجاب است عرضش در شاهراه سی و یک کرده و از مقامات آبادان و مقصبات دکنیان که راجه انتخاب
 خدا و دکان است و قریه شادی والی که سده قریه کی نام دارند درین قریات قوم راجپوت مسلمان می باشند و شهر کبر است
 میان دو دود و دیگر مقصبات و بلاد بسیار اند گویند که دریای پنجاب کلا نتر دریای پنجاب است و شبیه در همه حالت دریای گنگ هندوستان
 بلکه در بندوبست و رنگ و غیره از آب گنگ هم بسیار خوشگوار و مقوی و باضم و صحت بخش است

در بیان دواته سوم

در میان پنجاب دریای راوی است عرضش در شاهراه که قریب تر راه است تخمینا سی و دو کرده راه خواب بود و در میان این دواته شهر بزرگ
 که بر لب دریای پنجاب است و مقصبت سوده هره است و گوهران و الد و تنودی موسی خان و سیال کوٹ و تمبر و وال و دیگر مقصبات و قریات
 و چهار محال امین اباد و غیره واقع هستند چون از اینجا بطرف داور و در دریای راوی را در قریه لاهور میگویند و اگر بطرف امرت سر راه کور
 دریای مذکور را از گذر سبز و وال که مقصبت قوم راجپوت مسلمان است عبور نمایند

در بیان دواته چهارم

در میان راوی و دریای سیاه واقع عرضش در شاهراه سی و چهار کرده است درین دواته شهر لاهور و امرت سر و مقصبت خدال و مقصبت خواص بود و درین
 جای بود و باش مردم افغان و غیره مقصبات واقع اند و امرت سر و ملک مانجه آباد و از عمده شهرهای پنجاب است ابتداء خروج سکمان از این ملک
 باید دانست که سابق در شهر امرت سر بسیار سرد و اجدا بی اطاعت کیکر بود و چندین بار بر کمر در بازار آباد کرده خود عمل می داشت و عمده مردان
 این شهر کلاب سنگه بنکی سپه چندا سنگه بود اکثر مردم شهر بازار رجوع با داشتند و امرت سر در اصل نام تالابی است که گرد آن مکانات بنجه ساخته بودند
 و در میان تالاب گندی است و درین آن معبد گاه سکمان و جای گردی ایشان است هر روز بوقت صبح و یا شام از مردم عوام خواص
 قوم سکندر انجا رفته باستماع کتاب کرت مشغول میشوند که نالک شاه گردی ایشان آنرا موافق فم و ذهن خود و علم توحید و اختیار کردن
 مکارهای نیک و بختیاب از امور تصنیف کرده است و بعد از ختم آن کتاب هر روز امانت مسلمانان با و از بلند میکنند احمد شاه د

تالاب از استخوانها پاشیده بود و انوف شهر بازار خجاسیایرین مان داشت و اسبوزامرت سر نهادند و نیزه کرده با من جنوب مشرق آن واقع و نیزه تبار
سکمان مسلمانان خواهند بود

در بیان دو آب و پنجیم

در میان باده دریای سبلج است عرض سی و سکرده است و در اصطلاح مردم پنجاب بین این هر دو در افاضه دو آب گویند یعنی باده کسی دونه را طلاق میکند
مردمان این یعنی دریا میباشد نصبات قریات درین دو آب بسیار اند و قریب دوازده هزار سوار و بیاده در سکمان و مسلمانان و انوقت در انجا میمانند
و چون از دریای سبلج بطرف مشرق عبور میکنند ملک پنجاب تمام میگردد و از انجا ملک برانند و باونی ستر بر شروع میشود و از دریای سبلج تا ملک تالاب
دریای جن که در قصبه یوریا جاری است در قوم سکمان هزار سوار و هزار و کلان بود و که یکی اطاعت دیگری نمیکرد و کسیکه در سلسله پادشاه خود از
لاف سرداری میزند و مستحق جنگ با هزاران سوار میشود و از آنکه به قوم او در مقابل غیر او و دشمن میگردد و سابق با وجود کثرت فوج سواران فوج سکمه مجرود
شدین آمد و سلاطین در این مضطر شدند و یک خجند که در تنگ شش با فوج ولایت میجنگیدند و بر گزین فوج ولایت را بهندستان گدال میزدند که هر یک بعد از
سستی که در سلطنت در اینه بود و وقوع آمد و بخت که که بگردد و که در گزین فوج پنجاب در حد کابل و در کشمیر و غیره عمل خود نمود و قلمی سرداران سکمه را از قریب
ساخته مطیع و منقاد خود کرد و لشا و شهرست که از اسب و کرم و پیش بقا صده و صد کرده بطرف شمال و مغرب آن واقع و مسافری که از راه و تها و تها و تها
دریای راوی جنباب و باده دریای سبلج عبور کردند می افتد و از دریای انگ چون عبور کرده شود می رود و در انجا پشاور باقی میماند و آن شهرست
قدیم در زمان اجماعی بود که پادشاهان هندوستان بودند نام آن گرام پستاور بود و در زمان سلاطین پشاور شهر گشت و در این سیوای گوناگون از
قسم آموچی و غیره و بیوجات تحفه کثرت پیدا میشود مردم انجا عطر کلاب را بسیار خوبی سازند چنانچه قیمت یک توله آن از پنجره پتیر تا چهل روپیه
و جمع سیوه کابل در پشاور پیدا میگردد و از انجا فخر نواد درین شهر برج است که نیکو قسم دارد و قسم اعلا می آن که در سطح سلاطین و امر اصراف میگردد و پنج
باز است و آب با بسیار سرد و واضح باشد که از برف که اخت می آید و ازین آب این قسم برج لطیف و تها پیدا میگردد و گویند که این برج از شیر
تا دوازده و دویست و پنجاه فروخت میشود و قسم اوسط برج انجا را برج و آب گویند زیرا که او از ملک و آب که قریب پشاور است می آید و از آب
هر دو دریا پیدا میگردد و درین آن انهار روپیه آتشش روپیه بدست می آید و برج باز که پشاور جای دیگر میشود و فحایت بوی خوش دارد و قوت
پخته شدن بسیار دارد و بالیده میگردد و در فواح پشاور که در مستان آن ریاست و میداری افغانان است مکرر شهر خالص افغانان که پشاور
و قوم کلل یعنی جویداران و چاک سواران و دلالان اسپا که در دیند و ستان همین مردم اند که در پشاور سکونت میدارند قریب و ستر هزاره مردم
کشمیر نیز در انجا است و دیگر اهل حرفه و ارباب هنر هم جایجا آباد و چنانکه افغانه که اندر چنین شیوخ و سادات و بنو در انجا بسیار کم اند ساکنان
مفتن و کج و بد زبان هر روز کویچه و بازار یکدیگر را دشنام داده و با یکدیگر مشت میجنگند و همه خفی نمیدانند و با خود درونی که هر دو شیخ و زبان
پادشاه بخدمت محبتی معین بود بسیار اعتقاد میدارند و آخوند کو را فاخته انجا را ارجل بر او داده و عقید مشرع گردانند و در زبان این قوم یعنی دشتو
مثل مخزن و غیره کتب تصنیف کرده اند که خود را بیک فارسی گوید و میر سید علی تر ندری مشهور به پادشاه بود که سادات که در اول ایشان اند و از خود
قریب پشاور است و کابل ازین شهر بجانب شمال واقع و تفصیل منازل از پشاور تا کابل بدینصورت کرده اند منزل اول از پشاور کوچ کرده و
که هفت کدوب دریای خیر است میزند منزل دوم کدوبی لعل بیک که در میان دشت و انجا آباد است و در میان روه بالای کوه اندرزم آفریدی هم همان
سکونت دارند و جایجا کوچیانه است و قوم سابق الذکر مسلح برای حفاظت مسافران و تجار شسته میباشند زیرا که آنها برای امنیت خلعت
موجب از سر کار پادشاهی می یابند و بعضی مقام همین مردم محافظه رونی کرده و تجار و مردم مالدالان را ج میکنند و بوقت مس
فرودی کرده می برند و در شهرست و از انرا تا پادشاهی موجب آنها مقر است و محصول در چنین نیز انصو سلاطین همین قوم آفریدی

معانی منزل سووم از در میان دره مذکور گذشتی لعل بیک گذشته و نندی خانه را در رانده شته بچکانو دمی آید منزل چهارم
از ده بچکانو از میروند منزل پنجم از هزارنا و برجاسته بهی گوشت که عیدگاه قوم معنست میزند منزل ششم بهی گوشت فاسته
بعلی لمان میروند در اینجا بود باش مردم تاجیک فارسی گوشت منزل هفتم از علی لمان بچایر باغ میروند و اینجا نیز بود باش
قوم تاجیک است منزل هشتم از چایر باغ کوچ نمود و از فتح آباد گذشته بخلاف دمی آید منزل نهم از غلا بکنیک میروند و اینجا
ریاست مردم خلکونی قوم افغان است منزل دهم از کندیک بسرخ رود که جوی آب وان است و آبادی ندارد و دمی آید و درین فایز
قوم خلکونی بسوق الذکر بود باش دارند منزل یازدهم از سرخ رود بکلدر میروند و اینجا نیز آبادی است از اینجا بود باش
و زیاده ای مردم افغانه سلیمان خیل شروع شد منزل دوازدهم از غلدره باریکاب میروند منزل سیزدهم از باریکاب
و در راه است از یک ده قشون پادشاهی قوافل رفقه بمقام ترین میروند و از اینجا بکابل خرو شده مدار سلطنت کابل فائزنگر بود
و از راه دیگر که کتل بند است مردم جدید و پیاده میروند و این راه نیز در مقام بت خاک باره پادشاهی ملحق گشته منزل چهاردهم
از ترین بخرد کابل میروند اینجا نیز آبادی است منزل پانزدهم از خرد کابل برجاسته مدار سلطنت بلده کابل میروند
این منازل که مردم قومی شده اند نولهای لشکر پادشاهی و تاجران است و سوار پیاده در شش هفت روز از پشاور و در کابل میروند و منازل
مردم که اکثر هفت و هشت کروهی بعضی ده کروهی اند و تکمین ده تخمینا مابین هر دو شهر مذکور یکصد سبک کرده بوده اند کابل شهری است
واقع در زمین باختر مملو از انواع فولک و اقسام گلها چشمنمای آب شیرین و شهر و بازار باجاری است و میوه آنجا خشک شده و طرف
میر و خصوصاً در ملک هندوستان آب آنجا که قریب شهر و درون شهر است سبک و باضمینیت تاسه چهار راه مرستان برف انبساط دارد
و در برف آنجا گزند است خصوصاً مسافران اگر احتیاط نکنند انگشتان دست و پای او میگذرانند و دمی افتند و در شهر کابل از قدیم بود باش
مردم تاجیک فارسی گوشت و از زبانی که پای تخت سلاطین در گانه شده است مردم افغان در زبانی و مغول توکباش و غیره که ملازم
پادشاهان و ترغیب بودند و وطن اختیار کرده عمارات عالی بنا ساخته اند اگرچه شهر مختصر است اما خوب معمور و آباد اجناس هر اقلیم در اینجا
یافته میشود و خصوصاً اجناس مالک ایران و توران از قسم سبک پارچه ابریشمی بکثرت است و هر کسی که از خراسان و ایران و توران به
بسمت هندوستان بیاید آید نشن و در کابل ضروری افتد و بازاری دارد و سقف بسیار خوب که از خشت و سنگ و گچ آراسته اند
و در سقف بازار که بسیار طولی و عرضی واقع شده باجاری برای روشنی روغن اند گذاشته و نام این بازار سقف چارسو بانی آن
علی مردان خان ایرانی است که در اوائل از امرای سلاطین صفویه بود و بعد بحضور شاه جهان پادشاه هندوستان مشرف
گشته بر تپه بلند امیر الامرائی سرفراز گشت و بانی نهر و آورنده آن در شهر شاه جهان آباد همین علی مردان خان است و در شهر کابل زلزله
اکثر میشود و مردانش تعجبی کابل بسیار درشت و جنگ جو و مضن اند و عمارات آن اکثر خام و پاشان در زبانی مع قبایل و شهرها اکثر و بالا بصرا کابل است

در بیان منازل زکابل بشرفند مار

منزل اول از کابل برجاسته و قلعه قاضی میروند و در نواح آن سکونت مردم تاجیک کابل است منزل دووم از قلعه قاضی قلعه
میروند اینجا نیز آبادی است و مسکن مردم افغان سلیمان خیل تا پل وردک و در وک نام افغان سادات است منزل سووم از قلعه سیدان
پل وک میروند و اینجا قلعه است آبادی نیز دارد منزل چهارم از پل وردک قلعه تکیه میروند اینجا نیز آبادی است و مسکن مردم افغان
منزل پنجم از قلعه تکیه قلعه شش گاه میروند اینجا نیز آبادی است منزل ششم از قلعه شش گاه ببله غوغین میروند و آن

مردم سروده می نمودند از عساکر است و بی از آن که جدا شده افتاد و در پی ظاهر شد و در میان آن غازی پدید آمد که در آن قریب
 دو صد و پنجاه کس از کز و دانات و صغیر و کبیر و ده بجهان خوابیده بودند و هنوز لباس عربی تنیده و در آن آن مردم قائم مثل مردم عرب می کردند
 بسته و بر لب و ریخه پیرانی بجهان نشسته و دیگر مردم کسی نشسته کسی خوابیده و در بغل یک کس کسیه می افشید که در آن بنجر و سیب و گلاب
 با هم خالده بن ولید بن عبد الملک بودند و یک کار و فلولای اما غلاف آن کار و بوسیده خاک شده صاحبزاده ای بود و وی تقصیر بسیار
 و گویان کرد و وصایای پسر خرد و مودودی که با هم با بجا بر تاقیه کوه قریب غار مذکور استقامت داشت آن ریخه را بنده نموده استوار ساخت
 شاه عبد الستار مذکور میگوید که من آن کار و را آورده بودم مگر در راه قندهار و در میان مستون زمان شاه پادشاه در آنی بوقت
 و اندیدن شتر از کرم میفتاد و داناتان محضر چنان تصور کردند که این گروه از قوم سادات و بجای عیب خواهند بود که بسبب ظلمی نمی
 فرار شده درین غار مسکن اختیار کردند و از حق تعالی رجوع بجهان خواستند و عای شان سجاد شد که جمیع الدعوات ایشان را نپذیرد و صاحب کعبه پروردگار را بگوید

نقل

دیگر عجیب از اول روایت میکنند که در قوم فارس پادشاه پوش پیرست کثیر التمر سیف که جناب پیغمبر از زمان صلی الله علیه و سلم را بخشیم خود دیده اند و
 جنگ احد با مشرکین قریش شریک بوده و دوسه رخم نیزه و تیر را بر پا زد و پشت خود نشان میداد که از دست صحابه کرام خورده ام
 میان شیخ عمر نام که در روشنی کامل بود آن کار را ابو اسطوخافه ای یوسف زنی که با آن کار دوست بود و در خود بطلبید چون در حضور شمر
 مذکور آمد تمامی حال آنوقت جنگهای احد و بدر را میزبان عربی موافق معاویه عرب که در آنوقت مستحل بود و بستم بیان ساخت
 و گفت که چون من از معاویه جنگ فرار نمودم پسر عمر بنی شامی حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه نیزه بر پشت من زد
 که از هوش منم چون بخود آمدم راه گریز پیش گرفته و با چاقو با دین کوستان آمده استقامت و زردیم منی مدید شد که اقوام و دین
 گرا از آنها و از من بسیار از ولاد باقی هستند و اما حال زنده ام و قوای من دست اندوز شاه عبدالستار مذکور نقل کرده که آن پیر کا فرتل
 از طایف میان شیخ عمر و من موصوف باید عجیب شاه هم که بر تن کهنه و از اولاد سید علی ثری می مشهور پیر با است ملاقات کرده بود
 جناب ایشان تقطیع آن بدین بسیار کردند بعد رفتن او مردمان سید مذکور گفتند که تعظیم سحر که از شیخی که پیغمبر خدا را دیده ایمان نیار و دشمارا
 چه ضرر بود سید جواب داد که من بپس آنکه چشمان این کاره جان کمال جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیده بودند تعظیم کردم و این نقل را بشا در
 مشهور است مقرر این قوم یعنی فارس پادشاه پوش از قوم قریش اند که از خوف تیغ مجاهدین از مهاجرین و انصار فرار نموده در کوستان آمدند و سکن کردند
 ملک این قوم از لشا در بر فاضل پنجاه شخصت کرده و جانب کوه شملی تریب ملک یوسف زنی و دیگر افغانان شروع شده تا سرحد خوست و اندر آب
 و صد و بیست و شان قندهار و پامین کوه حشت قریب ملک هزاره اقع شده افغانه و هزاره شیعه با این قوم جنگ جدالی می کردند و آنان ایشان را که بسیار
 حسین میباشند در جنگ گرفتار و ذمه قیامت گران میفرمودند و لباس این قوم از زینت سیاه است و زان این قوم بسیار جمیل و دانات حسین میباشد و اختلاف
 مردان که بدتر کسب اند

دربیان حال گستان و نبوته بی حاکم سابق آنجا

منزل
افنامه نام آم

اینجا آبوی پسر آن داود ذکاء ایمان و قوا و لباس سیاه از پوست اسب است کرده می پوشند و سر عمامه خانان ترکیه و سر و تزیینات او ترکیه نبوته بی است
 و راه دود و مرقند ویر کند و دشت کوهان تا سرحد ختلان تمام از کوهان صحرا نشین که تخمیناً یک لک پنجاه هزار خان و اوجاق بوده باشند
 را بکار می برند

در تحت فرمان مستند و پنجاه هزار درام و یکاب و سوای ایلات حاضری باشند و مکان بود و باس و سه روزه
واقع باد شاه خطا و افزاند خود خوانده بود بعد سال و سال ایلی نربوتی مع تحائف مثل اسپان سم و غیره نزد پادشاه خطا میزد و او
چندان در رعایت خاطر ایلی حاکم مذکور میکوشید که با سفیران دیگر سلاطین و حکام آن مراعات منظور نماید و از ایلی نربوتی که بحضور آمد میزد
سباخیر عافیت او بدین منظور میسر شد که فرزند نربوتی بسیار خوش خرم است و قریب چند یک روپیہ از تحائف از قاضی طلای احمد غیره برای او سفیر
و باعث جمعیت اوس قومیست که نربوتی میدارد پادشاه خطا باس خاطرش میکوشد شاهنظران احمد سربندی که احوال و لا و او و پسرش و
رشتقات دارند یکبار بموجب حکم تیره شاه و یازمان شاه درانی بسال که هزار و دویست و هجری و قوقان رفته بود و مردم نقل میکرد که نوبی قاضی القضاة
شهر قوقان بر سر ایلی گری از طرف نربوتی بحضور پادشاه خطا رفته بود و از سر میگفت که چون در مدت پانزده و فی سرب حدک خطا رسیدیم و از جایگاه
ایسی دیدیم ستاده و آدم بران سوار چون قریب رسیدیم ایشان را اسم تها رفته میان را رانیدند که بطور شندوق ساخته بودند نشانیده x
رطنه شدند چون موسم خیر برآمد و سنگی سیاه در پیش من نهادند که مثل آتش گرمی داشت المبدن و لباس از ضرر نرسانید نامی اجناس ضروری
از خور و نوش در آن را رانید موجود دیدم در شانای راه را اطلاع داشت میخواندند و شام یکجائی که بر جی کلان پنجه داشت و در آنجا قریب پانصد فرم
در نام اسباب و شای ضروری بود و فردی آوردند صندوق گاوی از چهار طرف بند بود و در راه جای آبادی بنظر نیامد الغرض با شغال اند
مرید خطا تا شهر مذکور در مدت یکماه چند روز در بر نزلگاه رسانیده و یکجائی پنجه فرو داده دستور طعام چاشت و شب میامی ساختند و چون
در شهر رسیدیم بر همان راه را نشانانیده بحضور پادشاه بر روی و هر گاه قریب دیار رسیدند پیاده اندرون رستم مکانی دیدیم بسیار دلکش زیبا
دو یوار سفقش که طلا و آئینه بندی داشت و در وسط آن نگاره نفیس طلا از آئینه بندی جلوه ناموجب تعلیم آن مردم سالار بطور سحر بجا آورده
انیا لای نگاره دستی بر او شخصی با دوازده زبان ترک خطائی گفت که پادشاه میفرماید فرزند نربوتی بسیار خوش خرم است بعد تکلام
باز بموجب تعلیم مردم سجده رفته عرض کردم که نربوتی بدعای دولت عالی مشغول است و بوقت رخصت اشیا و نواد را آنجا که در پیش
ده لک روپیہ داشته باشند برای حاکم مذکور عطا فرمود و دست هزار روپیہ را طلا و دیگر اجناس آن دیار بمن بخشید چنانچه مردان پادشاه مذکور
آنهم را بگاوی مذکور بار کرده و بطریق سابق مرا بر همان مرکب نشانانیده در حال قدرت تا بسر حد قوقان رسانیدند تا آنجا کلام قاضی القضاة
تمام شد و نیز شاهنظران احمد میگفت که من تمام ملک ترکستان را سیر کردم و مردمی منصف و عادل و حرم و صاحب کلین مثل نربوتی ندیدم
مکانی برای سکونت خود و قفاست و نوبی تمام ساخته است آئینه بندی نموده در آن می نشیند کسی باریاب حضوری نمیشود و قریب پنجاه
و شصت غلام که گرد آن مکان نوبت نبوت استاده می باشند عراض ارباب حاجات را اندرون برده و دستور کنا نیده می آرند و بر و جمع
کو و جامع مسجد میر و قریب هزار غلام و دیگر فرج مسلح همراه اومی باشند در آنجا با علما و سادات رسید عراض اهل حاجت گرفته مقتدا
سهل به خود فیصله میکنند و مقتدا مشکله و طولی بمقتیان عدالت تفویض می نماید یا موافق شرع انفصال نمایند بعد از آن در مکانی
که در آن تریب ده هزار مردم می نشینند نشسته باده هزار مردم طعام بخورد و طعام او بیشتر از دبی گوشت است و کمتر پلا و و هر گاه
از طعام فارغ میشوند در مکان معین خود میر و در بر و رجبه بازی براید و سلام مردم و سوال و جواب و ملازمت ایلی بحضور او بطور سحر
و هیوای نامی خانان ترکستان مثل شاه مرادی حاکم بخارا و خدای نظرنی و غیره نزد او حاضری باشند عراض هم بحضور او میگردانند و یک
بوته تیره ترادرتکی و نیز و رندی گویند و لفظی مخفف یک است که و آخر نامهای ترکان و مغول می آرند چنانکه لفظ خانگی بلفظ میر
انفکات استعمال می کنند پس چون بوت نربوتی قوی و جیست جالاک می باشد لهذا حاکم شهر قوقان مذکور که نهایت و جیست میلان
و وفای کربست و جیلاک بود نربوتی موسوم گردید و بعضی اسما تو صیغه می باشند خصوصاً نام و لقب سلاطین و جیست میلان
خان

[illegible]

سابق مکان تخت نشین سلطان محمود غزنوی بود و زبان ماضی آبادی بسیار داشت یکبار بران خندان برف ببارید که تمام شهر زیر آن خراب شد
بجز چند کس سعد و کسی زنده ماند از آن زمان آن شهر آباد نشد الحال مردم تمام حاجیک و افغانان اندرون قلعه قریب و مومنه شهر را خانه آباد و خانه
نزل **هفتم** از غزنین بقبله تانی میروند اینجا نیز آبادیست منزل **هشتم** از قلعه تانی بقبره باغ ک قلعه ناظر دژ دانی در اینجا واقع است میرسد
اینجا بود و باش قوم اندر است منزل **نهم** از قلعه تره باغ بکار قلعه غوجیان میرسد از اینجا سکن مردم افغان خیل است
منزل **دهم** از قلعه کلایه غوجیان بقبله کور میرسد منزل **یازدهم** از قلعه کور بچشمه سره میروند و اینجا آبادی نیست غار است
که اکثر سر و دله و خان سحلی مرغی تیمورشاهی برای پناه مسافران از حرارت و جدت آفتاب شدت بروش اهرست نمود و آب هم در اینجا است
و از کور تا فوارج این منزل بود و باش قوم افغان غلجی و ترکی است منزل **دوازدهم** از چشمه سره بقبله ترین میرسد قدیمی آبادی و طایفه
منزل **سیزدهم** از قلعه ترین بقبله قلات میرسد و اینجا بود و باش افغانان توخی است منزل **چهاردهم** از قلعه قلات بتیراندگان رسد
ترنگ چیرند از این مقام وجود و باش ریاست قوم در آن شروع گشته است منزل **پانزدهم** از قلعه تیراندگان بشهر صفک از بناهای قاسمی
فیض اند خان و از المهان تیمورشاهی است میرسد منزل **شانزدهم** از شهر صفک بکاریز علسود میر و دند منزل **هفدهم** از کاریز
علسود بشهر قندار میرسد ازین منازل اکثر و از دوه و سیزده و چهارده و بعضی شانزده که روی هستند و یکی شهر قندار از کابل و دصد
و بست پنج کرده و بروایتی دودصد و پنجاه کرده و جانب غرب بانیل بجنوب است گویند که این شهر است قدیم دژان سابق بوقت ظهور اسلام چندی
در عمل بادشاهان پیشین بود بعد ازین در عمل سلاطین صفوی و تیموریه و دآمد و سابق ریاست قندار را خلق بقوم افغانان علیه داشت و از شاه
از دست غلیمان تزلزل نمود و از قوم ابدالی که الحال بپراشاندان شهر و از آباد ساخت و شهر قندار را راع قلعه خراب کرده و قریب آن شهری دیگر
موسوم بنادر آباد و بانموده دار الحکومه ساخت و احمد شاه و در آنی در عهد سلطنت خود شهری دیگر قریب بنادر آباد موسوم با شرف البلاد احمد شاهی
قندار آباد نمود و الحال که سده سیم است همین شهر احمد شاهی قندار موسوم و آباد است و اگر شهر پادشاه محمود قلعه بنج و دهیای آبریز زیر
پنازد و کاناها جاری و کناهها سازه و درختان قوت و باران چار سو و دریا سنش گنبدی بلند بنا ساخته و اینجا بنجر و انگور خوب بچند قسم
هم میرسد و برف و قندار یعنی بار و مرض چچک و قندار اصلانشود و بوش بسیار معتدل و لطیف است و از آن بسیار کم میشود بگویند که اصل

نزل پنجم از شهر قلعه علی راقی ریزند اینجا آبادی است منزل ششم از قلعه علی راقی قلعه قاضی که آباد است میوه
نزل ششم قلعه قاضی براب اول میروند در اینجا آب است آبادی ندارد و مکانی ساخته اند که مسافران و مترو دین
 اینجا فرود آمده بوقت شب دروازه باند میکنند منزل ششم و هفتم رباط دوم است اینجا آبادی نیست بود و تابش مترو دین بطور
 رقوم الصدراست منزل نوزدهم رباط مستوفی سپید لیل الوعایا جامی تیمور شاهی است منزل **بستم** از رباط
 مستوفی برود کرده قبر اسد الله خان برادر عزیز الدین بزرگوار احمد شاه درانی است و از اینجا برود و کوه پل ملان و از اینجا برود و کوه
 برات است و این منازل اکثره یازده دوازده و بعضی پانزده کرده می اند و یکی تخمیناً دو صد و پنجاه کرده مسافت است
 و سوار و حبیده و ریانزده و ده روزیم از نزد مار برات میسرند و درین منازل مرقومه انواع و توپخانه هم فتن تواند
 و در السلطنت برات شهری است از بلاد مشهوره قلعه استوار دارد و در و دوازده شهر و بازار جاری است سابق تعلق
 فیصله طین ایران داشت و الحال که سال یکزار و دو صد و شصت و چهار است و در محل اولاد سلطان محمود ابن تیمور شاه درانی است
 چند سال پیشتر شتراده کامران خلف سلطان محمود مذکور حاکم برات بود اکنون حاکم کی از اسپران او باشند و دو عهد ریاست
 شتراده کامران با کل اختیار در اینجا به یار محمد خان وزیر او بود و قبر خواجہ محمد اسد انصاری که از عمده شیوخ کبار است
 محکمیت نهادند یک کوه جانب مغرب قلعه برات واقع و در عقب قلعه سمت مغرب بلکہ چار طرف آن آبادی قوم طایفه خان
 تیموری است سمت جنوب قلعه قوم احماد جمشیدی از تبرات تپانزده کرده آباد اند و نام سردار این قوم سابق التوق خان
 جمشیدی بود و آنطرف در میان بیرون کوه اولاد سیسی خان کوهی شنیع ندیب آباد اند و از اینجا تا مبلوج مشهد مقدس
 همین قوم می باشد سابق این همه سرداران تابع و سوار و انان شاه پادشاه مدح بودند اکنون سر خود هستند و مشهد مقدس
 که در اینجا از انقض الانوار نام ثامن است از تبرات ده منزل جانب جنوب واقع و بهرام خان فیروز کوی اعماق بر سر منزل
 از تبرات میان مغرب و جنوب است و ریاست قوم هزاره که از اهل سنت هستند همین طرف واقع و اکثر این قوم و شوارح
 و مسالک ملک ایران چول و غارتگری می کنند و جانب اشال برات بر فاصله چهل کرده کم و بیش سوار است بنیاد خطه چیست است
 و بطرف چیست و نام کومستان ریاست و بود و باش قوم تپانمی واقع شده بلین این کوه و رواج برات تمام قوم چار عاق مذکور اند
 و جانب مغرب چیست بر خلق که جمعی از پنج ریاست ترک و کجاست این مردم محضره خواجهان چیست اعتقاد دارند بمقام تمام کوه
 حدیاست قوم هزاره شیوه افغان است و آنطرف افغانان کافر سپید پیش اند رام اهل اسلام باین قوم جهاد و غرام میکنند چیست خطه
 معبر ملکوز انواع خیر و برکت پیشوایان ارباب حقیقت و معرفت دران مکان عرفان نشان آسوده و حکم ملک علام حاجت دای
 خاص علم اند و فیوضات ظاهری باطنی از قبیل باغ و در خاک اظهار ایشان بهندگان خدا میرسد

در بیان منازل مابین برات و حشیت واقع اند

چول از تبرات بطرف حشیت روانه بشوید منزل اول بهر دوان که نام تریه است و در می نیند منزل و هفتم از تبرات آباد که شهر است
 میسرند منزل سوم از آباد قلعه صیبر میروند در اینجا از سلطان محمد دوم صاحب است منزل چهارم از قلعه صیبر خطه
 حشیت داخل میشوند در اینجا کوهیست بلند و دران کوه راه بالا شدن واقع شده و در میان دره ن کوه آبادی حشیت
 خند صاحب لاده های بود و دوی تخمیناً کعبه ده اند و دیگر مردم نیز آباد و از اینجا دوراه بالا شدن برکو

در یکی راه مزارهای حضرت خواجه گمانی صوف اندود و به بلوی آن میان جنوب و مشرق است و سجد رافع است که یکی از معتقدین
حضرت خواجه بود و در حقیقت تلمیذ نموده و امکان پس فیض و استوار است و در تربیت آن دیده که میوه آن بقینه اند و فزون است و مردم بنا
و تبرک با طراف بعیده می بیند و در گلو دست اظهار محبت و محاطت می اندازد و طرفه تر آنکه در هر سال هفت بار شکوفه و بار می آرد گویند حضرت
بود و حقیقتی بوقت و حضور در سوک خود در آن زمین فرو برده بودند از آنجا نخستین دخت سبز برآمده شاید آن عصا آنچه بنفوت در پاش
دیگر قرب آنجا سنگی است مانی سیرجی که اکثر بدان سنگ ابوالعباس حضرت خواجه خضر علیه السلام نسبت مبارک رساله با خواجه بود و در
ظلام میکردند تا حال نشان پشت بختاب بران سنگ ظاهر است و از آنجا چون بالا میروند مزارات حضرت حشمت اندودین
اول مزار حضرت سلطان فرس قدس اندوده است ایشان بسبب ظلم بنی عباس که نسبت بسادات میبردند از
عرب بحیث تشریف آورده آسوده اند و ملا بزرگوار خواجه ابدال حشمتی هستند و و هم مزار حضرت زبده الحامین
و عمده الواصلین و در و برای حقیقت اختر برج طریقت لکله لازم است حضرت خواجه ابوالاحمد ابدال سوم مزار ابوالوار
خواب سر دفتر باب برایت پیشوای اصحاب ولایت مقبول بارگاه لازمال خواجه محمد زابد فرزند خواجه ابوالاحمد ابدال چهارم
مزار تبرک قدوة السالکین زبده الحارثین عارف معارف ربانی سالک سالک یزدانی جامع کمالات دینی و دنیوی صاحب
کرامات صوری و صوری حضرت خواجه ابو ناصر الدین یوسف والد بزرگوار خواجه بود و در حقیقت پنجم مزار منور و مقدس
قاف لاهوت سلطان تعلیم جروت عمده عارفین خدا کاه زبده عاشقان حقیقت پناه شه نشانه ملک فان فرمان داری از طرفین
رهبان کا روان فقر قافله لایزال عرفا و فرسرق صوفیان و الا جاده بهم تا که محققان خدا آگاه و تدوای نبوت گویند
فتوت سلاسله بصلف و نفاذ و خاندان مرتضویه عالم علم حق و جلی نور دیده فی علی شیخ الشیخ نقیض قره العین حسین
برگزیده رب الودود خواجه بود و در حقیقت ششم مزار خزن طریقت بعد حقیقت آفتاب سبز توحید بافتاب فلک نفس
عمده سیراب دلان انوار مبعشتی خواجه احمد بن بود و در حقیقت این شش مزار تبرک و یکجا قریب یکدیگر قرار دارند و امکان حرم نبوت
و قبر بود و حقیقتی ای نیست و غلاف سبز آن پوشیده میماند و مسجد یک گنبدی شمع مزارات شریف است مردم در آنجا نماز میکنند
و سواي این بسیاری از خلفای کرام و اولیای عظام آن خاندان در آن مکان آسوده اند و در دوم که از حقیقت بالاس
کوه میروند بر لب در حقیقت حشمت آب و مکان اربعین یعنی جلالتشیدن خواجه محمد زابد فرزند خواجه احمد ابدال است و آنجا غایت
موسوم باغ خواجه بود و گویند که یکی از سلاطین خراسان آن باغ را بنام نامی ساخته و میوجات او را بر باب استحقاق
وقف نموده و از زر و دوار این باغ نیز ای است که بنابر آنجا میرسد و بر سافت چهار کوه بالای کوه مکان اربعین خواجه بود
و آنجا دوجوی آب اندکی گرم دوم سحر حق تعالی این دو قسم آب را برای آنجا جاری فرموده تا برای غسل در موسوم سرما و گرمی
بکار آید و از همین دوجوی آب مزارات مرقومه می رسد و از این مکان بالاتر بقاصه هفت کرد و جای اینجاست و از آنجا که در آنجا واقع شده

در اینجا نقلی عجیب است

یعنی آن غریب از حقیقت دو کوه اند با هم ملحق شده از آن پرده کوه شب جبه خون و کف جاری میشود و صبحی مردم از اطراف
قریب بعید رسیده پندار آنان تر کرده می برند و آنرا بر زخم ناسور و نعل بطور مرمی می اندازند و شامی می آیند و سبب بر آمدن خون کف آنان
دو کوه این است که روزی حضرت بود و حقیقتی بر کنار آبجوی که قریب آنجا جانیست نشسته و وضو میکردند ناگاه از دای غلظت آنجا پاهای آن

[illegible]

سلطنت را انجام خواهم نمود و از برادران که اکثر الاثاق و اندر برین منصب بنوازم از نایب و چون برین منصب که با بدین است اکنون چو سید نایب که اصل سبب است
و عفا و بیست محمد و دیگر برادران و با خاندان و در تیره کی قتل کردن پاشا هزار پانصد خان و برادر و دو مکر کردن شتراده کامران در فتح خان و اعلان
اوراست چنین باعث بود که مهند کسین او فرزند بود که در آن دین و محیط و بون و در خاندان سلطین را تیره گشته با هم صلح نمودند که شجاع الملک است و سلطنت
پیشتره میرا عفو کرد و سادات صحیح از نسبت و محبت و ملک خراسان پادشاه کفریم معین و کار و دو و گزاردیم که کسی بگریزد و لا و درانی پادشاه کرد و شجاع الملک که کشمیر
را تیره سلطنت میکرد و درایت و خیال و کمال و تیره تیره عطر ایتقصو قیل نمود و گویند که سید مکر و هر چند تاریخ شجاع الملک گفت که مرا کش
بقصد و موم و سلطنت نمیشود اگر مرا با حق و خواهی گشت سلطنت تو و دیگر در اینان را بخواند که چون آن مظلوم بی از تیره نایب و همچنان بطور سید مردم مکر کابل
و فوج آن و با غنای که معتقد سید مکر بود و از شجاع الملک گشته شورش کرد و شجاع الملک که کابل استقامت کردن توانسته و لا موفرت بخت سنگد کور
که تسلط و تمام ملک بخای داشت و استقبال نموده عزت و احترام او در شهر بر روی کانی خوب زد و گردانیده و معتقد تو اضع پیش آمد انکشت و ملک و پیر برای
مصرف و غیره شاد و درین اثنا و دیوان و شکار را که هر دو و مهند و دندار شجاع الملک حوس گشته با بخت سنگد سانس کرد و در و از او افش کرده گفتند
که شجاع الملک شایسته و درین شجاع الملک مفرستید و احتیاج نیست جواب بسیار خصوصاً که نو و ز خود سید و علا و آن و اعطیه خیر ملک بخای را از شکایت
که زمان شاه و درین طرف خود بخت سنگد احکام کرده بود و دردم تکرر سیمان و جانی همیشه در کار آن میباشند که فوج افغانه را ملازم داشته تمام ملک کور
از شجاع الملک کرده و بخت سنگد که در طامع و در این بود و در کلام راست و دروغ آن هر دو مندی و مفسد ملک مجرام بر خان و صفدر
شجاع الملک او قید شدند و در و جبراً و قهر و جمیع جواب را براس که نو و ز و دروغ و انواع تکلیف و تصدیج با و سانس و الغرض آن بجا چه چندیت
و قید سخت و با مانده آخر افغانان مخفی از دو و فقت تا خواجگاه شجاع الملک بسانید و در از قید با و ز و شجاع الملک را لاهور گر خند و لبره کوهستان شده
خود و افغان و چنین و مقام او بدید که در آنجا فوج سرکار کمینی اگر بود و بخواه بود و نامت در سرکار موقوف و فخر و تیره و نشان او خبر گری و فرزند
دو و تیرش کردن محمد شاه پادشاه و تیره و فوج علیخان قاپا پادشاه ایران بر سر است که در و ز و شهر خراسان است بقصد تیره شجاع الملک امیر و جب
و درخواست او فوج کشیر همراه کرده و کابل و قند و فرستاد و بعد رسیدن از بخار و دران اگر میریاد و او بخت سلطنت خراسان برین سبب
که ملکش مورد و شست نشانید و از طرف او تمام انک عمل نمودند که مقتضای ضعف طالعی او و سانس است و پادشاه مذکور با وجود این همه جتو
و سعی و کوشش و اله کاران سرکار مدد و تمامی افغانان کابل قند و شورش کرده شجاع الملک مستر گشتن و فرید و او را بکشتند و اندر کار اگر زنی ملک
دست بردارنده فوج خود را از افغانستان بر ناست کرده و رهنبردستان و طلبید و اسامی را از او پانصد خان و یک نای که در کوش با لک شست
بیتور قلخان و اباسد خان و فتح خان و در ز و خود شاه که او را شتراده کامران کور کرده بود محمد
صوبه کشمیر این چهار برادر از یک لطن نواب عمده الصد خان که او رسید احمد کشته بود و امیر محمد خان
و تیره و دست محمد خان که تا سال یکیز از او و صد و شصت و چهار سحری زنده و در شس کامل است و سید برادران ملک لطن
جبار خان که قبائل امیر و دست محمد خان را و کابل قند که نایب بود و از یک لطن که من و از خان
شیر و دل خان و پیر و دل خان و در حم و دل خان از یک لطن و یار محمد خان و سید برادران می حضرت خست
که رفیق و ملازم بخت سنگد بود و تا سال یکیز زنده و در کوالی لاهور است پیر محمد خان و سید برادران و بدل و خواجه
ین وقت برای گرفتن قدر و نیاز
و در و آن اس است که از مکان اربعین

خاتمه الطبع خبایام نصرت و فجام که شمشیر قلم معرکه آریان کشور بخندانی محبت ملک الملک پیروال دوز و دلاطم طالع
عیدم اندر مثال آماده جوهر شفا نیست و علم افزا علیت بین الاقاصی و الاوائی سواد تحریر بر سر هر کس چشم شکر طرازی بایش
صفحات شفات روشنی مجبش دیده شفا بر دازی الطاهر سبب حصول این نعمت عظمی غیاز لطیاع نفوسه لاجواب لاثانی اعمی تاریخ حمد شفا
در آفرین خود ابد بود که نجوم تدوینش از آسمان خاطر بلند و صفا پیوند عامر نفور بلاغت و نکته پروری آمد امور فصاحت و سخن گستی قلم
ز غار فیوض عیر جناب بخند و مناشی محمد **عبدلکریم** صاحب تائیده و تقربایش جناب خالص صاحب منبع الفضلات بیکران
عبد الرحمن الحان و له حاجی محمد روشن خان نقده العبد العفود الغفران تبارج است و فخر جادی الاخره ختمه الله
بالحیرو له فیه شیشه ایجری سیر قلوب طبع بر آورده نصهارت بخش نقاش گویان قدرت لیسنه و تاشا لیان دانش پیوند گردیده
و برای شناخت کتاب بسوق و غیره سرق علامت مهر لسته اسمی جناب فاضل آب مولوی **الهی بخش** صاحب در تمام صفا
هم ثبت کرده شد خریداران بر بر کتاب که هر جناب موصوف نه بینند آند از دیده الکاشته از غیورایش بازماند و تبدلش کتاب
غیر مبروق در نید **الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی رسول محمد و آله و صحابه اجمعین** اسلمه یوم الدین

تمتہ صحیح نامہ

لیکین	لیکین	۲۰	۲۸	رسیدہ	رسیدہ
۲۶	۲۶	۱	۲۹	مورد	خواجہ مورد
۱۲	۱۲	۱۱	۱۱	غازی	غازی
۲۲	۲۲	۱۴	۱۱	شرمدی	شرمدی
۱۴	۲۳	۲۸	۵۰	فوقان	فوقان
۱۱	۱۱	۲۹	۱۱	خودقوی	خودقوی
۲	۲۴	۵	۵۵	تالو ج	تالو ج
۱۰	۲۵	۲۰	۱۱	سکتہ	سکتہ
۲۹	۱۱	۱۱	۱۱	مازندان	مازندان
۳	۲۴	۲۸	۱۱	فیروز خان	فیروز خان
۱۴	۱۱	۲۹	۱۱	بیرہ	بیرہ
۱۱	۲۸	۱	۵۲	بسالہ	بسالہ
۱۲	۱۱	۱۱	۱۱	بنو دان	بنو دان
۲۳	۱۱	۲	۱۱	محمود	محمود
۶	۲۹	۱۵	۱۱	گردیدند	گردیدند
۱۴	۱۱	۱۹	۱۱	دوزازہ	دوزازہ
۲۴	۳۱	۲۸	۱۱	ابن	ابن
۲۸	۱۱	۲۴	۵۳	ڈال است	ڈال است
۱	۳۳	۳	۵۴	دران جین	دران جین
۴	۱۱	۱۱	۱۱	بودند	بودند
۴	۱۱	۴	۱۱	کلز	کلز
۲۰	۱۱	۱۱	۱۱	احست	احست
۱۱	۳۴	۱۱	۱۱	سرتکڑ	سرتکڑ
۱۲	۱۱	۱۸	۱۱	نشانیدند	نشانیدند
۱۶	۱۱	۲۱	۱۱	محمد عظیم خان	محمد عظیم خان

تمام شد

۵۷

